

## بخش چهل و پنجم آتش‌پرستان ایران

دین زرتشت یکی از قدیمی‌ترین ادیان جهان است که به یکی از قدرتمندترین مردم دنیا تعلق داشت. این دین در هزار سال اول خود بسیار موفق بود. در هزاره دوم اندکی از عظمت آن کاسته شد و سپس به طور کل، توسط دین اسلام شکست خورده و نابود گشت. اما گروه کوچکی هنوز هم در این آئین باقی مانده و از آن تا ایام ما حفاظت کرده‌اند. گفته می‌شود تعداد آنها امروزه حدود صد هزار نفر است که در ایران و هند زندگی می‌کنند. من در طول سفر خود با چند تن از آتش‌پرستان یا پارس‌ها آشنا شدم. حتی موفق شدم از گورستان عجیب آنها به نام برج سکوت، واقع در خارج از تهران دیدن کنم. موضوع بخش ماقبل آخر این سفرنامه را سرگذشت این دین انتخاب کرده‌ام. ابتدا به تاریخ پارسیان و پایه‌های این دین پرداخته و قسمت‌هایی از نوشته‌های چند سیاح اروپائی را نقل خواهم کرد. در خاتمه، دیدار خود از برج سکوت را بازگو می‌نمایم.

زمان پیدایش این دین و زندگی بنیانگذار آن زرتشت، سؤالی می‌باشد که پاسخ آن خواننده را قانع نخواهد کرد. گروهی از مورخین اعتقاد دارند او هم‌زمان با پادشاه اول هخامنشی حدود ۶۰۰ سال پیش از میلاد زندگی می‌کرد. در سنگ‌نوشته‌های بیستون، داریوش بزرگ از یک تحول دینی در کشورش سخن گفته که در زمان پادشاهی وی اتفاق افتاده و او از آن پشتیبانی می‌کرد. تحقیقات نشان می‌دهد که در طول تاریخ، شش اندیشمند و رهبر دینی به نام زرتشت وجود داشته که در زمان‌های مختلف زندگی می‌کردند. یکی از آنها که به گفته محققین، پیامبر پارس‌ها می‌باشد، در ری و سرزمین ماد متولد شده و تعالیم او در ایالت باختر<sup>۱</sup> شکوفا شده است. او هزار سال پیش از میلاد می‌زیست اما پارسیان هند عقیده دارند بانی دین آنها در زمان گشتاسب<sup>۲</sup> در ۱۳۰۰ سال پیش از میلاد زندگی می‌کرد و به این دلیل پادشاهی او را بسیار گرامی می‌دارند. این دو روایت در مورد زمان زندگی

۱. Baktriana باختریان، باکتریا یا بلخ، سرزمین وسیعی در مناطق شمال‌شرقی ایران باستان تا مرز چین، که مرکز آن شهر باختر یا باکترا بود که اکنون بلخ نام دارد.

۲. Vishtaspa از پادشاهان کیانی، پسر و جانشین لهراسب که گفته می‌شود در زمان زرتشت فرمان روای بلخ بود. زرتشت به گشتاسب پناه برد و او دین وی را پذیرفت و از وی پشتیبانی کرد. او را نباید با نیای رستم به اشتباه گرفت.

زرتشت ۷۰۰ سال با هم اختلاف دارند. اگرچه در مورد زمان حیات وی روایات مختلفی نقل شده اما تعالیم او با تاریخ درخشان ایران مرتبط می‌باشد. فردوسی در سروده‌های خود از پادشاهان اسطوره‌ای ایران یاد کرده، مثلاً از اولین شاه باستانی ایران کیومرث و یا از هوشنگ که طرز زراعت، آبیاری و به دست آوردن آهن را به مردم سرزمین خود آموخته، نام برده است. طهمورث<sup>۱</sup> دیوان و ددان و بربرها را شکست داد. پادشاهی جمشید و سلسله کیانیان با پهلوانانی نظیر رستم، زال و سام همراه بود. فردوسی پس از نوشتن موفقیت‌های فریدون، منوچهر، کی‌قباد<sup>۲</sup>، کی‌کاوس<sup>۳</sup> و کی‌خسرو، به زمان گشتاسب می‌رسد که در زمان او، زرتشت بر دین باستانی ایرانیان که جادوگری بود، غلبه کرده و شکوفائی آن آغاز می‌گردد.

از این تاریخ تا حمله اسکندر به ایران دین زرتشت شکوفائی به سزائی داشت. سپس به مدت ۵۵۰ سال پیشرفت یا موفقیتی از این دین در کتب تاریخی ذکر نشده تا این که در زمان اردشیر بابکان در سال‌های ۲۲۶ تا ۲۴۱ سلطنت می‌کرد، مجدداً شکوفائی خود را باز می‌یابد. به دستور او تعالیم زرتشت به صورت کتابی تنظیم گشت و آن را به زبان پهلوی ترجمه کردند. آتشکده‌ها و معابد فراوانی ساختند و به احترام این دین بسیار افزوده گشت. شکوفائی این دین ۴۰۰ سال دیگر ادامه داشت تا اینکه در حمله اعراب در زمان عمر در سال ۶۴۰ میلادی، لشکر ایران در نهاوند نزدیکی اکباتان شکست خورد و فریاد "یا اسلام یا مرگ" قشون عرب که شعار اعراب فناتیک بود، باعث شد روزانه هزاران هزار زرتشتی ایرانی از دین آبا و اجدادی خود دست کشیده و به دین اسلام بپیوندند. آنهایی که ترمرد می‌کردند سر خود را از دست می‌دادند. آتشکده‌ها ویران شد و این دین باستانی جایگاه خود را از دست داد.

پس از لگدکوب شدن ایران توسط اعراب، عمر زرتشتیان را به عنوان یک دین آسمانی با کتاب قبول کرد و با آنها مانند یهودیان و مسیحیان رفتار نمود. او اجباری برای تغییر دین آنها اعمال نکرد و به این ترتیب یک آرامش نسبی در تاریخ این دین برقرار شد اما این آرامش بسیار کوتاه بود و مسلمانان مجدداً آنها را بت‌پرست و آتش‌پرست قلمداد نمودند. پیروی از این دین به طور کامل ممنوع گشت ولی در نقاط صعب‌العبور کشور مانند آذربایجان، طبرستان، خراسان و سایر مناطق کوهستانی، آتشکده‌ها حفظ شده و صدها آتش مقدس، دور از دسترس اعراب به نورافشانی خود ادامه دادند.

۱. Tahmuras از شخصیت‌های اساطیری ایرانی، پسر هوشنگ و از پادشاهان پیشدادی که پس از وی پسرش جمشید به پادشاهی رسید.

۲. Kai Kobad اولین شاه از سلسله کیانیان که پس از مرگ گرشاسب آخرین شاه پیشدادی به پادشاهی رسید. با اینکه خاندان فریدون هنوز از میان نرفته بود، پس از مشورت زال با موبدان و بزرگان، کی‌قباد را به شاهی برگزیدند. رستم به البرز کوه رفت و او را به استخر آورد. کی‌قباد پس از شاهی تورانیان را شکست داد.

۳. دومین و نامدارترین پادشاه کیانی و نوۀ کی‌قباد، پادشاهی است که از دادن نوشدارو به رستم خودداری کرد. وی ۱۶۰ سال پادشاهی کرد و پس از او کی‌خسرو به پادشاهی رسید.

در زمان خلافت عباسیان مردم نواحی شرق ایران، مشکلات فراوانی برای خلیفه ایجاد می‌کردند. اهالی آن منطقه آخرین ایرانیانی بودند که به دین اسلام گرویدند. آنها اعتقادات باستانی اجداد خود را حفظ کرده و به آداب و رسوم گذشته خود ادامه دادند. مردم در کنار سردار خود ابومسلم<sup>۱</sup> به دفع اعراب اقدام نمودند اما خلیفه در این نبرد پیروز شد و قیام ابومسلم در سال ۷۵۵ میلادی به کلی سرکوب گشت. آنگاه اهالی شرق ایران هم مجبور به پذیرش دین اسلام شدند. پس از مقاومت‌های شدیدی، بالاخره آتشکده‌های آنها با خاک یکسان شد. مردمانی که نمی‌خواستند دین آبا و اجدادی خود را از دست دهند مجبور شدند به کوهستان‌ها پناه برده و دین اجدادی خود را حفظ کنند و در انتظار رهایی از جور و ستم اعراب باشند.

پس از قتل ابومسلم شورش جدیدی به رهبری سنباد<sup>۲</sup> آغاز گشت. او از اهالی نیشابور و یک زرتشتی متدین بود که فریاد دادخواهی سر می‌داد. این شورش از غرب خراسان آغاز گشت و به حوالی ری و ماد رسید. آنها با سپاهیان خلیفه در همدان درگیر شدند اما اعراب سنباد را کشته و پیروزی را از آن خود کردند.

در ابتدای حمله اعراب به ایران، میلیون‌ها ایرانی از دین خود دست کشیده به دین اسلام گرویدند اما گروهی که نمی‌خواستند در مقابل اعراب مسلمان سر خم کنند، برای رهایی از فشار اعراب در مورد تغییر دین، به هندوستان مهاجرت کردند. نوشته‌های در مورد این کوچ باقی نمانده اما به احتمال زیاد آنها در خلیج فارس به کشتی نشسته و پس از عبور از تنگه هرمز به هند رسیده‌اند. البته این مهاجران در گروه‌های مختلف و به دفعات کوچ کردند. در یک مورد اطلاعاتی در دست می‌باشد که کشتی آنها مدت‌ها در دریا سرگردان بود و در سواحل هند با طوفان شدیدی مواجه گشت. خسارات فراوانی به کشتی آنها وارد آمد تا اینکه در ساحل شهر سندشان<sup>۳</sup> به خشکی رسیدند. هندوها از آنها استقبال شایانی کرده و زمین‌هایی برای کشاورزی در اختیار آنها قرار دادند. پارسیان که نام آنها از ایالت فارس ایران گرفته شده، در این شهر آتشکده‌ای ساختند و به نگهداری از آتش مقدس پرداختند. زمانی که تعداد آنها بیشتر شد به سایر شهرهای هند مهاجرت کردند. به این دلیل پارسیان هند بیشتر در سواحل غربی کشور زندگی می‌کنند. پس از گذشت مدتی

۱. عبدالرحمان بن مسلم خراسانی، در اصل بهزادان پسر وندادهرمز، متولد مرو یا اصفهان، تولد حدود سال ۱۰۰، قتل ۱۳۷ هـ ق برابر با ۷۵۵ م به دستور منصور خلیفه عباسی، رهبر سپاه‌جامگان که طرفدار تشکیل حکومت مستقل ملی و شیعه مذهب ایرانی بود. او از خراسان قیام کرد و مروان‌حمار آخرین خلیفه بنی‌امیه را از خلافت انداخت و زمینه خلافت ابوالعباس‌سفاح را فراهم آورد. او به نشانه مخالفت با بنی‌امیه لباس سپاه می‌پوشید.

۲. Sambad سنباد مجوس، از اهالی نیشابور و سردار زردشتی سپاه ابومسلم که به بهانه خونخواهی وی رهبری قیام برضد خلیفه‌عباسی را بر عهده گرفت. سنباد با اندیشه‌های ضد اسلامی، مردم ناراضی را گرد خود جمع کرد. در جنگی که بین خلیفه عباسی و وی در ری و ساوه روی داد، سپاه وی شکست خورد و سنباد به شاهزاده طبرستان پناه برد اما در بین راه به خدعه و فریب به دست پناه دهندگانش کشته شد.

۳. Sendschan

آنها در هند هم به مشکلاتی برخوردند. آنها منزل مشخصی نداشتند و مجبور بودند از شهری به شهر دیگر کوچ نمایند. تا این که هند مستعمره انگلستان شد و پارسیان، بمبئی را برای اقامت خود انتخاب نمودند. هنوز هم بمبئی در ساحل غربی شبه جزیره هند، مرکز پارسیان این کشور می‌باشد.

تعداد کل زرتشتیان که سابقاً از غرب آسیا گریخته‌اند اکنون حدود صد هزار نفر می‌باشد. این مردم هنوز هم از قوانین زند و اوستا پیروی می‌کنند. جنگ و گریز سیاسی و اجتماعی که در طول سالیان سال زرتشتیان را تعقیب کرده، از اعتقادات آنها به اصول دین خود چیزی نکاسته است. با وجودی که آنها به مدت ۱۲۰۰ سال در مجاورت سایر ادیان زندگی کرده‌اند هیچ‌گونه تغییراتی در قوانین مذهبی آنها صورت نگرفته و آنها مانند گذشته شدیداً به تعالیم زرتشت عمل می‌کنند. یکی از مشخصه‌های پارسیان اعتقادات ملی آنها است. آنها مانند یهودیان از سرزمین پدری خود رانده شده و در کشورهای غریبه به اتفاق کامل زندگی می‌کنند اما گذشته از بعد منفی آن، این عمل باعث نزدیکی آنها به همدیگر و کمک به یکدیگر شده است. پارسیان هم مانند یهودیان کشورها برای خود جاه و منزلتی ایجاد کرده‌اند. آنها در بمبئی به کارهای تجاری مشغول می‌باشند و موفق شده‌اند ثروت بسیاری کسب کنند. پارسیان به قابل اعتماد بودن مشهورند و تمامی وعده‌های خود را عملی می‌سازند. مردم سایر ادیان هندوستان احترام خاصی برای آنها قائل هستند و آنها در کنار یکدیگر دوستانه زندگی می‌کنند.

مجدداً به ایران باز می‌گردم. ۴۰۰ سال پس از حمله اعراب، زرتشتیان فقط در کرمان و فارس زندگی می‌کردند. نام قوم پارسی از اهالی فارس گرفته شده است. حدود سال هزار میلادی تعداد آنها بیشتر بود و ۱۵۰ سال پیش صد هزار پارسی در ایران زندگی می‌کرد اما اکنون تعداد آنها بسیار کمتر شده و فقط حدود ۸۵۰۰ پارسی در ایران به‌جای مانده‌است. در اینجا به نوشته‌های چند سیاح اروپائی در مورد پارسیان یا گبران اشاره می‌کنم. پیش از بیان آن، برای اطلاع خواننده باید بگویم که سیاحان معروف اروپائی قرن ۱۶ میلادی مانند پیترودولوا، آدام اوله‌آریوس، تاورنیه و شاردن مطالب زیادی در مورد زرتشتیان نوشته‌اند. علت آن شاید روش متفاوت زندگی آنها باشد. اما نوشته‌های آنها در مورد این دین با غلط‌هایی همراه است که باعث برداشت‌های نادرست اروپائیان از زندگی این مردم شده است. حتی سیاحان امروزی هم تحت‌تأثیر همان اشتباهات قرار گرفته‌اند. به این دلیل من سعی خواهم کرد آنها را تصحیح کنم. یکی از مهم‌ترین اشتباه آنها طرز برخورد پارسیان با مردگان خود است.

پیترودولوا در اوایل قرن هفده میلادی می‌نویسد " گبرها در منطقه‌ای در خارج از اصفهان به نام گاریستان زندگی می‌کنند که معنی آن محله کافران است. منازل این منطقه با خانه‌های جلفا تفاوت دارد زیرا گبرها فقیر و بی‌چیزند یا لاف‌زن ظاهر آنها این‌گونه نشان می‌دهد. آنها به کار تجارت مشغول نبوده و فقط کشاورزی می‌کنند و روزگار آنها به سختی می‌گذرد. آنها لباس‌های یک‌نواختی به رنگ خاکستری روشن به تن و کلاه سفید کوچکی

به سر دارند. از قورباغه، لاکپشت، خرچنگ و این گونه حیوانات متنفرند و عقیده دارند آنها آب را آلوده می‌کنند. از اینرو هر کدام از آنها را ببینند سریعاً می‌کشند. مردگان خود را نه دفن می‌کنند و نه در آتش می‌سوزانند. گفته می‌شود در محلی که دور تا دور آن را دیواری فرا گرفته اجساد را به صورت ایستاده و با چشمان باز، به صورتی که آنها را زنده نشان دهد، قرار می‌دهند. آن را با چنگکی پایه می‌کنند تا گوشت آن بریزد و یا لاشخورها از آن تغذیه کنند."

آدام اوله‌اریوس می‌نویسد محل زندگی آنان کبرآباد و خود آنها "کمبر" نام دارند. این موضوع که آنان اهالی قدیم ایران باشند مشکوک می‌داند زیرا به جز زبان فارسی، وجه مشترک دیگری با ایرانیان ندارند. حتی ظاهر آنها با ریش پرپشت و طرز لباس پوشیدنشان با سایر ایرانیان متفاوت است. این کتابدار تحصیل کرده، لباس، دین و طرز برخورد پارسیان با مردگان خود را به شرح خنده‌آوری بیان می‌کند.

"تصمیم گرفتم به دین واقعی آنها پی‌ببرم اما به جز این که آنها بی‌دین می‌باشند موفق به کسب اطلاعات بیشتری نشدم. نویسندگانی عقیده دارند آنها مانند سایر ایرانیان باستان به آتش احترام می‌گذارند اما این مطلب به کلی غلط می‌باشد. گبران به ابدی بودن ارواح معتقد بوده و در مواردی به بهشت و جهنم اعتقاد دارند. وقتی یکی از آنها می‌میرد خروسی را از منزل او خارج کرده و آن را تا بیرون شهر تعقیب می‌کنند. اگر روباهی آن را بگیرد آنها پی‌می‌برند که روح مرده نجات یافته است. اگر چنین اتفاقی نیفتد آنها روش دیگری به کار می‌گیرند که به گفته آنان بسیار مطمئن‌تر است. اطرافیان زیباترین لباس مرده را به او پوشانده، چند زنجیر طلا از گردن وی آویزان می‌کنند. انگشترهایی را در انگشتان او کرده و با گرانبهاترین متعلقاتش، او را تزئین می‌نمایند. سپس او را به محل مردگان برده و به صورت ایستاده در کنار دیوار قرار می‌دهند. برای جلوگیری از افتادن مرده چنگکی را زیر چانه او پایه می‌کنند. اگر لاشخورها یا پرنندگان دیگر اول چشم راست او را از جای درآورند در این صورت روح او آمرزیده شده است. او را محترم داشته و شکی در خوشبختی روح وی نمی‌کنند. آنگاه جسد را با مراسم ویژه به آرامی در گور قرار می‌دهند. اما اگر پرنندگان اول چشم چپ او را خارج کنند نشان از عذاب روح مرده می‌باشد و اطرافیان از او متنفر شده و او را با سر به داخل گور می‌اندازند."

چند سال پس از او، تاورنیه در سال ۱۶۴۵ میلادی در مورد گبرهای ایران می‌نویسد تعداد آنها در کرمان به ۱۰ هزار نفر می‌رسد. حتی در اصفهان هم تعداد زیادی از آتشپرستان زندگی می‌کنند. معروفترین آتشکده آنها در فاصله ۴ منزلی کرمان واقع شده است. موبد موبدان در آن زندگی می‌کند و هر زرتشتی در طول عمر خود باید حداقل یک بار از آن دیدن کند.

قسمت زیر از نوشته تاورنیه قابل تأمل است. او در مورد پلی که شاه عباس دوم دستور ساختن آن را به روی زاینده رود داده بود مطالبی می‌نویسد و علت آن را سرسبزی

کناره‌های رود در این قسمت از مسیر آن می‌داند. او ادامه می‌دهد "اما علت دیگر آن به خاطر رفاه حال گیرهائی بود که آن طرف رود زندگی می‌کردند. به خاطر آنکه آنها مجبور نباشند از خیابان چهارباغ عبور کنند و بتوانند در زمان کوتاهی به راحتی از طریق راه فرعی مستقیماً به محل زندگی خود برسند، شاه دستور ساختن این پل را داد. محل زندگی گیره‌ها روستائی در خارج از شهر می‌باشد و اولین خانه‌های آن در کنار رود بنا شده است". این نوشته کوتاه نشان‌دهنده آن است که در زمان شاه عباس دوم تعداد گیره‌ها در اصفهان زیاد بود و آنها محله‌ای برای خود داشتند. تعداد زیادی از اهالی شهر پرجمعیت اصفهان را گیره‌ها تشکیل می‌دادند. نه تنها آنها اجازه داشتند به روش خود زندگی کنند بلکه کسی آنان را آزار نمی‌داد. شاه عباس دوم به آنها علاقه داشت و برای رفاه حال آنان دستور ساختن این پل را داده بود.

تاورنیه در مورد مراسم تدفین مردگان گیره‌ها می‌نویسد "آنها مردگان خود را نه دفن می‌کنند و نه می‌سوزانند بلکه آنها را به منطقه‌ای در خارج از شهر برده و در محلی که دور تا دور آن دیوار می‌باشد قرار می‌دهند. در داخل این محوطه ستون‌های زیادی وجود دارد که ۷ تا ۸ فوت بلندی دارند. آنها مرده را به طور ایستاده در حالی که صورت او رو به شرق است در کنار یکی از این ستون‌ها قرار می‌دهند. همراهان تا زمانی که لاشخورها به نزدیکی مرده برسند، از فاصله‌ای به خواندن دعای مخصوص می‌پردازند. همواره تعداد زیادی لاشخور در این محل وجود دارد".

آنگاه او هم در مورد چشمان مرده و اختلاف بین چشم چپ و راست مطالبی بیان می‌کند. او می‌نویسد که اگر لاشخورها اول چشم راست را از جای درآوردند اطرافیان مرده خیرات می‌دهند و جشن بزرگی برگزار می‌کنند اما اگر لاشخورها اول چشم چپ را خارج کنند آنها غمگین شده و در سکوت کامل به خانه‌های خود مراجعت می‌نمایند.

تاورنیه در مورد رابطه زرتشتیان با آتش می‌نویسد که برخلاف نام آنها که مردم آنها را آتش‌پرست می‌خوانند گیره‌ها آتش را نمی‌پرستند و به خدای واحدی که خالق زمین و آسمان می‌باشد، اعتقاد دارند اما از آتش مراقبت می‌کنند زیرا پیامبر آنها در حادثه بی‌ظیری از شر شعله‌های آتش خلاص شده است. تاورنیه در مورد رابطه آنها با حیوانات می‌نویسد که در اعتقاد گیره‌ها سگ و گاو مقدس می‌باشند اما از مار، مارمولک، قورباغه، لاک‌پشت، خرچنگ، موش و مورچه متنفرند و عقیده دارند این جانوران توسط خدا خلق نشده‌اند بلکه شیطان آنها را آفریده است. این حیوانات، موزیانی هستند که روح انسان والا و مؤمن را آزار می‌دهند. گیری که در حال مردن باشد از فقرا و اطرافیان خود می‌خواهد تا جانی که می‌توانند از این جانوران مودی بکشند. هرچه بیشتر از این حیوانات کشته شود ثواب آن بیشتر است و روح مردگان را خوشحال‌تر می‌کند. تاورنیه می‌گوید گیره‌ها بخصوص از گربه متنفرند و عقیده دارند شیطان آن را شبیه خود به وجود آورده است. حتی حاضرند در خانه آنها موش باشد اما گربه نباشد.

در مورد نوشته‌های فراوان شاردن در مورد گیره‌ها، فقط به قطعه زیر بسنده می‌کنم که

نشان دهنده زندگی و اعتقادات گبرها در زمان بازدید وی از ایران است. او می‌نویسد که گبرها به صورت پراکنده در ایران و هند زندگی می‌کنند. گبرهای ایران اغلب در اطراف کویر کرمان در سواحل خلیج فارس، به ویژه یزد و کرمان به سر می‌برند. آنها از این مناطق به پارت مخصوصاً اصفهان مهاجرت کرده‌اند. او تعداد کل گبرهای ایران را ۸۰ هزار نفر تخمین می‌زند. سپس ادامه می‌دهد، در زمان‌های قدیم تصور می‌شد نسل آنها برانداخته شود. زندگی ساده و فقیرانه و رسومات آنها باعث شده کسی به آنها توجهی نداشته باشد. در ایران آنها به کشاورزی، دامداری و کار پشم مشغولند و هرگز بیکار نمی‌نشینند. در باور آنها رسیدگی به کار زمین و کشاورزی کار بسیار ستوده‌ای می‌باشد. شاردن به این نتیجه صحیح می‌رسد که در زمان شاهان باستانی ایران، کشاورزی یک عمل مهم و از واجبات اصول دین آنان بود زیرا خوراک مردم از این طریق فراهم می‌گشت. در صورتی که در زندگی کنونی ایرانیان که پس از حمله اعراب و مسلمان شدن آنها شکل گرفته، کار و به ویژه کشاورزی که اعراب با آن آشنائی نداشتند، عملی فقیرانه و حقیر خاص زیردستان به حساب می‌آید.

حتی شاردن هم راجع به تغذیه لاشخوران مطالبی بیان می‌کند. او در باره پرستش آتش توسط گبرها می‌نویسد "اکثر مردم به این تصور می‌باشند که گبرها آتش را مانند خدا پرستش می‌کنند. آتش‌های جاویدان باکو، مینای این تصور غلط در بین اروپائیان شده است. اما در دین زرتشت، آتش فقط نشانه‌ای از وجود خدا می‌باشد. مطابق زند و اوستا پارسیان ۶ نوع آتش گوناگون دارند که تمامی از فرزندان هرمز<sup>۱</sup> هستند و نور خود را از او گرفته‌اند. آتش را نباید کثیف کرد، آن را نباید فوت کرد و در نزدیکی آن نباید دود ایجاد نمود. همواره باید در نگهداری از آن کوشا بود تا خاموش نشود. آنها دعاهای خود را در نزدیکی آتش انجام می‌دهند. مهم‌ترین آتشکده آنها در بالای کوهی در ۱۸ مایل فرانسوی در یزد واقع شده که آتش جاویدان در آن نگاهداری می‌شود. این مکان، مقدس‌ترین مکان زرتشتیان می‌باشد و کاهن اعظم، موبد موبدان در آن اقامت دارد و هرگز آنجا را ترک نمی‌کند. مردان مقدس دیگری در کنار او به سر می‌برند که از مقام‌های پائین‌تری برخوردارند. چندین شاگرد تحت‌نظر او تعلیم می‌بینند. مهم‌ترین وظیفه آنها مانند رومیان، روشن نگاه داشتن آتش است. آنها عقیده دارند که این آتش مقدس، توسط خود زرتشت روشن شده و از ۴ هزار سال پیش در بالای کوه نگهداری شده است. مطابق گفته آنها روزی دین زرتشت موقعیت گذشته خود را باز خواهد یافت و تمامی ایرانیان دوباره زرتشتی خواهند شد".

لبرون<sup>۲</sup> در سال ۱۷۰۷ میلادی گزارشی می‌نویسد که کاملاً به حقیقت نزدیک می‌باشد. او می‌نویسد وقتی یک گبر روزهای آخر زندگی خود را سپری می‌کند، از کاهنی دعوت می‌شود تا دعاهای ویژه این مراسم را بخواند. پس از درگذشت او جسد به محلی به نام لسکونا<sup>۳</sup> برده شده و چند ساعت در آنجا می‌ماند تا فامیل و دوستان او جمع شوند. آنگاه

۱. Ormuz .۲ Le Brun .۳ Lescona

پیراهن سفیدی به تن مرده کرده و او را در پارچه سفیدی می‌پیچند. سپس او را روی تخت قابل حمل فلزی قرار داده و به کوه مشخصی که محوطه‌ای در بالای آن وجود دارد حمل می‌کنند. این محوطه به چند محوطه کوچکتر تقسیم شده است. جسد را در یکی از آنها جای داده و دعاهائی از کتابهای مذهبی می‌خوانند. آنگاه درب را می‌بندند و این جسد تا یک سال در آنجا می‌ماند. سپس استخوان را جمع کرده و دفن می‌کنند.

اوتر روز ۱۲ آوریل سال ۱۷۳۹ میلادی از اصفهان به بغداد رفت. روز ۲۷ آوریل به کنگاور<sup>۱</sup>، محلی که در آن بازمانده آتشکده‌ای دیده می‌شد، رسید. او می‌نویسد "به من گفته شد آنجا هنوز هم چند گبر یا آتش‌پرست زندگی می‌کنند اما دین خود را پنهان داشته و خود را در ظاهر مسلمان جلوه می‌دهند. در تمام قسمت‌های ایران که سفر کرده‌ام فقط در روستای گبرآباد در نزدیکی اصفهان گبرهائی دیدم که آتش‌پرستی خود را مخفی نمی‌کردند".

کر پورتر<sup>۲</sup> برخلاف اوتر می‌نویسد که شاه عباس اجازه داد آنها به دین خود باشند و این عمل، بسیار قابل احترام می‌باشد. حتی محمود افغان هم در حال زرتشتیان توجه داشت. او گبرآباد را وسعت بخشید و محلی را برای خرید و فروش در اختیار آنان قرار داد. اما این روستا اینک مخروبه‌ای بیش نیست و فقط سگ‌های ولگرد و فقرا در آن زندگی می‌کنند. اهالی فارس سابقاً به آئین میترائیسم<sup>۳</sup> بودند. گفته می‌شود کتب مذهبی گبرها را در غاری در ایالت فارس مخفی کردند اما در آنجا محلی برای زندگی آنها وجود نداشت. آن گونه که ابن‌حوقل در قرن دهم میلادی نوشته به علت وجود آتشکده‌ای در نزدیکی کازرون، گبرها در محلی نزدیک به آن زندگی می‌کردند.

پس از این تاریخچه کوتاه، نوبت آن رسیده است که اطلاعاتی در مورد آتشکده بزرگ و مهمی که هنوز هم در ایران وجود دارد ارائه کنم. آتشکده سوراخانی در باکو که سابقاً در قلمرو ایران بود، بزرگترین آتشکده زرتشتیان است. به خاطر وجود معادن فراوان گاز، آتش جاویدان از قرن‌ها پیش از زیر خاک بالا می‌آید. پارسیان این آتش را مقدس دانسته و آن را مادر تمام آتشکده‌های ایران می‌دانند. آنها از سالیان بسیار قدیم در این منطقه اقامت کرده و از این آتش‌ها مانند یک آتشکده نگهداری می‌کردند. زرتشتیان در گروه‌های بزرگ حتی از نقاط دور دست مانند هند به زیارت این آتش مقدس می‌آمدند. اهمیت این منطقه برای زرتشتیان نکته پیچیده‌ای نیست زیرا این شعله‌ها از هزاران سال پیش می‌سوزند و احتیاجی به مراقبت از آتش آن مانند سایر آتشکده‌ها نیست. اکنون حدود ۱۵ سال است که آخرین زرتشتیان، سوراخانی را ترک کرده و به هندوستان کوچ کرده‌اند ولی هنوز هم

۱. Kienguevar شهری در شرقی‌ترین قسمت استان کرمانشاه که معبد آنهایتا دومین بنای سنگی پس از تخت‌جمشید در این شهر قرار دارد.

۲. Ker Porter سر روبرت کر پورتر، تولد ۱۷۷۷، درگذشت ۱۸۴۲ م، جهانگرد، دیپلمات و نویسنده انگلیسی که در سال ۱۸۱۸ م از پاسارگاد بازدید کرد. گفته می‌شود اولین کسی است که مشهد مادر سلیمان در پاسارگاد را آرامگاه کورش بزرگ دانست. او در سال ۱۸۱۹ م مفتخر به کسب مدال شیر و خورشید شد.

۳. Mitraism یا مهرپرستی یا آیین مهر، آیین اسرارآمیزی که بر پایه پرستش خدای خورشید، عدالت، پیمان و جنگ یعنی میترا یا مهر در دوران پیش از آیین زرتشت متداول بود.



اشخاصی به زیارت این آتش می‌روند. چند سال پیش هنگامی که تزار از باکو دیدن می‌کرد از چند تن از زرتشتیان ایران دعوت شد تا طرز انجام مراسم مذهبی در آتشکده سوراخانی را به او نشان دهند. موبدی به نام مودی که در کنفرانس شرق‌شناسی در استکهلم و کریستیانیا شرکت کرده بود، هنگام مراجعت به کشورش آرزوی خود را برای زیارت این مکان مقدس ابراز کرد.

معبد در فاصله چند صد قدمی روستا، چهار دیواری کوچکی می‌باشد که ۴ درب و یک گنبد دارد. سابقاً در این محوطه، آتش جاویدان به کمک گازهای زیرزمینی که به طور طبیعی بالا می‌آید، می‌سوخت. در هر چهار طرف آن ساختمان‌های کوتاه به هم چسبیده‌ای ساخته شده و در میان آنها، محوطه‌ای ایجاد شده بود و خود معبد در میان آن قرار داشت. زرتشتیان در این ساختمان‌ها زندگی می‌کردند. در داخل ساختمان اطاق‌هایی وجود داشت که نیمکت‌های سنگی به زمین و دیوارها متصل بود. در داخل هر اطاقی میز کوچکی در نزدیکی یکی از دیوارها قرار داشت که آن هم به دیوار وصل بود.



در گوشه‌ای از اطاق‌ها قسمت کوچکی با دیواره‌های کوتاه برای انجام مراسم مذهبی جدا شده بود. شعله‌های لوله‌کشی‌شده اطاق تاریک را روشن می‌کرد. در بعضی ساعات روز، مؤمنین زرتشتی در مقابل شعله به دعا مشغول می‌شدند. هنوز هم در خارج از سوراخانی، شعله‌های آتش در بیابان دیده می‌شود. میزان گاز به اندازه‌ای است که اگر با عصای خود حفره‌ای در زمین ایجاد کرده و شعله کبریتی به آن نزدیک کنید آتش شعله‌ور

می‌گردد. این شعله تا زمانی که سوراخ گرفته شود و یا باد، آن را خاموش کند روشن می‌ماند. در اطراف این آتش‌های جاویدان که تعداد آنها به ۳۰ و یا ۴۰ عدد می‌رسد، تاتارها دیواری از سنگ کشیده و به پختن گچ مشغولند. شعله‌ها در محیط بیابانی، شکل مخصوص و زیبایی را ایجاد می‌کند که حتی از خود باکو هم دیده می‌شود. شاردن به وجود این آتش‌های جاویدان مشکوک بود. او می‌نویسد "ایرانیان این منطقه را آذربایجان می‌نامند و آن را کشور آتش معنی می‌کنند. آتشکده‌ای در آن ساخته شده که گبرها در آنها از آتش مراقبت می‌نمایند تا خاموش نشود. آنها آتش را به عنوان خدای خود پرستش می‌کنند و کاهنان آنها در این محل اقامت دارند. گبرها که بازماندگان آتشپرست‌ها می‌باشند، برای زیارت و دعا، به این محل واقع در دو منزلی شماخی می‌آیند. آنها بر این عقیده‌اند که آتشی که از زمین خارج می‌شود و هنوز هم در آنجا روشن است، مقدس می‌باشد. آنها مطلبی بیان می‌کنند که به نظر شوخی می‌آید. می‌گویند اگر در زمین سوراخی کنده و قابلمه‌ای را روی آن قرار دهند آب یا هر چیز دیگری که در آن هست، در داخل آن به جوش می‌آید".

هانوی و گملین<sup>۱</sup> طرز زندگی آتشپرستان را در سوراخانی بیان می‌کنند. هانوی در ۱۵۰ سال پیش می‌نویسد "در آنجا چند معبد سنگی وجود دارد و گفته می‌شود برای بزرگداشت و پرستش آتش بنا شده‌اند. دیواره اکثر آتش‌ها به شکل قوسی بوده و بلندی آنها بیش از ۱۰ تا ۱۵ فوت نیست. در میان آنها معبدی وجود دارد که هندی‌ها به دعا مشغولند. در مقابل پیشخوان معبد به بلندی حدود ۳ فوت، لوله بزرگ و سوراخ داری به چشم می‌خورد و آتش با شعله‌های آبی از آن خارج می‌شود. رنگ شعله‌ها و شکل آنها شبیه لامپ‌های ماست که با الکل می‌سوزند اما شعله‌های این آتش پاکتر و شفافتر می‌باشد. هندی‌ها معتقدند این آتش از زمان طوفان نوح در این محل می‌سوزد و شعله‌های آن تا آخر زمان ادامه خواهد داشت. هرگاه آتش در نقطه‌ای خاموش شود در محل دیگری شعله‌ور می‌گردد. در این محل حدود ۴۰ یا ۵۰ تن از آتشپرستان فقیر و مؤمن که از کشورهای دور دست به این منطقه آمده‌اند، به شکل فقیرانه‌ای زندگی می‌کنند. غذای آنها گیاهانی نظیر کرفس می‌باشد که انرژی فراوانی دارد. از سایر سبزیجات و غده‌های زیرزمینی که در نزدیکی معبد کشت می‌شود هم استفاده می‌کنند. وظیفه آنها فقط دعا برای بخشش گناهان خود نیست بلکه برای آمرزیده شدن دیگران هم دعا می‌کنند. هر چه تعداد اشخاصی که از آنها بخواهند برای آنها دعا کنند بیشتر باشد، مدت عبادت آنها هم بیشتر می‌شود. آنان پیشانی خود را با زعفران رنگ می‌کنند. گاو سرخ رنگ در نزد آنها بسیار محترم و مقدس می‌باشد. لباس‌های زیادی به تن ندارند و مؤمنین آنها دست و پای خود را به مدت طولانی بدون حرکت در حالتی نگه می‌دارند".

۱. Gmelin ساموئل گوتلیپ گملین، تولد ۴ ژوئیه ۱۷۴۳ در آلمان، درگذشت ۲۷ ژوئن ۱۷۷۴ م در دریند قفقاز، او پس از دریافت دکترای گیاه‌شناسی از دانشگاه سنت‌پترزبورگ در سال ۱۷۶۸ م به نواحی آذربایجان سفر کرد. او به دست گروهی از تاتارها اسیر شد و در سن ۳۱ سالگی در دریند درگذشت.

گملین در سال ۷۲-۱۷۷۰ میلادی از شمال ایران و روسیه دیدن کرده است. نوشته‌های او در مورد آتش‌پرستان با نوشته‌های هانوی مطابقت دارد. در نوشته‌های وی می‌خوانیم "مردم در ناحیه سوراخانی غذای خود را کشت می‌کنند. این روستا در فاصله نیم ورستی در غرب آتش‌های جاویدان به نام آس‌گاو<sup>۱</sup> یا آتشگاه واقع شده است. چند زائر مؤمن از هند این محل را برای اقامت خود انتخاب کرده‌اند که باعث متشخص‌تر شدن محل شده است. مردم بومی این اشخاص را درویش می‌نامند. آنها از سرزمین اجدادی خود در هند برای زیارات به این محل مقدس در باکو می‌آیند. مراسم آنها به اندازه‌ای آدم را متأثر می‌کند که آدم بلافاصله برداشت خود از آنها به عنوان بی‌دین را تغییر می‌دهد. آنها مدتی در مقابل آتش ساکت می‌نشینند. سکوت به اندازه‌ای عمیق است که آدم صدای نفس کشیدن و هق‌هق آنها را می‌شنود. آنها در حالت سکوت در مقابل آتش می‌نشینند یا دست خود را به بالای سر برده و مدتی به این ترتیب قرار می‌گیرند. یک تن از آنها که به مدت ۲۰ سال به این حالت گذرانیده بود سال گذشته فوت کرد. آب و غذای او را اطرافیان در دهان او می‌گذاشتند. بعضی از آنها یکی از دستان خود را بالای سر نگه می‌دارند. آرنج یکی دیگر از آنان که به مدت ۷ سال بازوی خود را بالای سر نگه داشته بود خشک شد. هنگام دعا و نیایش هیچ چیزی تمرکز آنها را بر هم نمی‌زند. نمی‌توانم نیایش آنها را بیان کنم اما حالت بدن و چهره تمرکز یافته آنها نشان از عمق خلسه آنان دارد. اکنون تعداد زوار هندی فقط سه نفر است. آنها از طرف شخص دیگری در شماخی حمایت می‌شوند و برای او هم دعا می‌کنند. سنت آنان بر این است که زائر فقط برای دعا برای شخص خود به اینجا نمی‌آید و برای اشخاص دیگری هم دعا می‌کند. آنها سر خود را از ته تراشیده و تقریباً برهنه هستند فقط در کمر خود دستمالی بسته‌اند. این درویش فقط از ریشه گیاهان و میوه تغذیه می‌کنند. اگر اسکلتی را در نظر بگیرید که پوست تیره‌ای به روی آن کشیده شده باشد، آنگاه می‌توانید ظاهر این دعاگویان هندی مقیم باکو را مجسم کنید. آنها با بدن‌های خود بد رفتاری می‌کنند و از آن مراقبت نمی‌نمایند".

هنوز هم مسافر در بعضی مناطق ایران بازمانده آثار زمان عظمت این مردم را می‌بیند. گذشته از آتشکده‌ها نام بعضی از شهرها و ایالات ایران از نام‌های قدیمی این مردم گرفته شده است. برای مثال نام ایالت آذربایجان در شمال غرب کشور که از دو کلمه آنر به معنی آتش و بایجان به معنی نگهبان اتخاذ شده، نام آتشکده‌ای در این ایالت بود که در گذشته آویوپاتیا<sup>۲</sup> خوانده می‌شد. زرتشتیان این ناحیه به مدت زیادی در مقابل اعراب مقاومت کرده و آداب و سنن خود را حفظ نمودند. این ناحیه اولین منطقه‌ای بود که دین زرتشت در آن رشد کرد.

ساری یکی از شهرهای قدیمی ایران در ساحل دریای مازندران است. بنا به نوشته هانوی ۴ آتشکده گرد و بزرگ در این شهر وجود داشت که گبرهای باستانی ساخته بودند. شکل آنها گرد بود و قطر آنها به ۳۰ و ارتفاع آنها به ۱۲۰ فوت می‌رسید. هانوی از این

۱. Ales Gawa. ۲. Aviopatia

که ایرانیان آنها را نابود نکرده‌اند تعجب می‌کند اما می‌نویسد که مصالح آنها بسیار محکم بود.

کر پوتر در روستای شیندارا<sup>۱</sup> واقع در شمال دریچه ارومیه، تپه بزرگی از گل دیده بود که اهالی آن را کنده و از مصالح آن در ساختمان منازل خود استفاده می‌کردند. این تپه از دور به شکل یک آمفی‌تئاتر دیده می‌شد. به اعتقاد او، آتش‌پرستان از بالای این تپه خورشید را پرستیده و دعا می‌کردند. هنوز هم نام آن گاورتپه یا تپه گبرهاست. در نزدیکی منارجنبان اصفهان هم تپه‌ای واقع شده که نام آن آتشگاه می‌باشد. در بالای آن خرابه‌های چند ساختمان قدیمی دیده می‌شود. بنا به اعتقاد ایرانیان این بناها توسط گبرها ساخته شده‌اند. در کنار مقبره شاهان هخامنشی در تخت‌جمشید هنوز هم دو پیشخوان آتش‌پرستان به شکل مکعب تقریباً سالم باقی مانده است. در مادر سلیمان، یک کاخ مخروطی در پاسارگاد<sup>۲</sup>، هم یک پیشخوان آتش‌پرستان به چشم می‌خورد. فلاندین در نزدیکی فیروزآباد یک آتشکده دیده است. در کوهپایه‌های الوند در نزدیکی همدان آتشکده‌ای وجود دارد که هنوز هم گبرها به زیارت آن می‌روند. او در خرابه‌های تخت‌جمشید با دو پیرمرد گبر ریش سفید که دستمال سفیدی به سر بسته بودند ملاقات کرد. آنها به فلاندین گفتند که چند تاجر از اهالی یزد می‌باشند و به زودی به شهر خود مراجعت خواهند نمود. آنها سفر خود به شیراز را غنیمت شمرده و از این آثار باستانی که از جمشید، شاه باستانی ایران باقی مانده، دیدن می‌کردند. آنها آتشی روشن کرده و مشغول دعا شدند و پس از خاتمه دعا، محل را ترک نمودند. هنوز هم تعداد زیادی آتشکده در ایران وجود دارد اما از فرصت این نوشته خارج است. اینک در نظر دارم در مورد وضع کنونی گبرها، تعداد و موقعیت اجتماعی آنان در ایران مطالبی به قلم آورم.

یزد در مرکز ایران واقع شده و یکی از شهرهای قدیمی ایران می‌باشد. نام شهر از نام یزدان در زبان قدیمی ایرانیان گرفته شده و حکایت از قدمت آن دارد. امروزه یزد مرکز گبرهای ایران است. تعداد اهالی گبر شهر در سال ۱۸۷۹ میلادی ۶۴۸۳ نفر بود. در سال ۱۸۵۴ میلادی ۶۶۵۸ نفر گزارش شده است. گذشته از خود شهر، گبرها در ۲۲ روستای اطراف آن زندگی می‌کنند. عده زیادی از آنها به کار کشاورزی مشغولند و فقط تعداد اندکی در کار تجارت می‌باشند. در یزد و روستاهای اطراف آن ۲۲ معبد وجود دارد که گبرها آن را آتشکده و ایرانیان آتشگاه می‌خوانند. از کتاب‌های دینی آنها خبری نیست و معدود کتاب‌هایی که نجات یافته به‌هند و اروپا برده شده اما چند نسخه از وندیداد و سایر متون دینی آنها موجود می‌باشد. گبرها تا ۶۰۰ سال پیش فعالیت زیادی در یزد نداشتند و یا مارکوپولو<sup>۳</sup> که از یزد عبور کرده راجع به آنها مطلبی بیان نکرده است. او در فصل "شهر

۱. Schindara

۲. مجموعه‌ای از آثار باستانی برجای مانده از دوران هخامنشی در شهرستان پاسارگاد در استان فارس، از قبیل بناهایی چون کاخ دروازه، پل، کاخ بار عام، آرامگاه کوروش بزرگ و چند بنای دیگر است.

۳. پاورقی در صفحه بعد

بزرگ یزد" می‌نویسد "یزد در ایران واقع شده و شهر خوب و بزرگی است. میزان تجارت در این شهر بسیار زیاد می‌باشد. پارچه ابریشمی خاصی در این شهر بافته می‌شود که یزدی نام دارد. تجار زیادی به کار تجارت این پارچه مشغول هستند. اهالی آن مسلمان هستند".

یول<sup>۱</sup> مطلب زیر را نقل می‌کند "اهالی یزد اینک شدیداً مسلمان می‌باشند اما این شهر سابقاً محل مقدسی برای گبرها بود. امروزه یکی از چند شهر معدود می‌باشد که گبرها، پیروان دین قدیمی ایران، هنوز هم در آن آزادانه زندگی می‌کنند. سال ۱۸۵۹ میلادی در مجموع ۸۵۰ خانواده گبر در یزد و ۱۵ روستای اطراف آن زندگی می‌کرد اما از تعداد آنها با گذشت زمان به سرعت کاسته شده است". عدد ۸۵۰ که یول تعداد خانوارهای زرتشتیان را در یزد برآورد کرده خیلی پائین است و نوشته‌های او در مورد تعداد گبرها و این که به سرعت کاسته شده و اقلیت ندارد لاف‌گرا کم شدن از تعداد آنها به سرعت نمی‌باشد. سال ۱۸۷۹ میلادی در شهر کرمان واقع در جنوب شرق ایران و روستاهای اطراف آن، ۱۷۵۶ گبر زندگی می‌کرد. ویرانه‌های کرمان قدیم در حدود یک ساعتی شهر قرار دارد و زرتشتیان از زمان‌های پیش از حمله اعراب در آنجا مسکون بودند. حدود ۴۰ سال پیش، آنها این شهر را ترک کرده به شهر جدید کرمان کوچ کردند. پس از حمله افغان‌ها در ابتدای قرن ۱۸ و تسخیر کل ایران، گبرهای کرمان همچنان به زندگی خود ادامه دادند. در زمان سلطنت نادر شاه قهار، آنها مانند زمان سایر شاهان مستبد ایران تحت تعقیب قرار گرفتند. زمانیکه آغامحمد خان کرمان را فتح کرد، دستور داد تعداد زیادی از گبرها را کشته و دست و پای گروه دیگری از آنها را ببرند. تعداد آتشکده‌های این شهر نمایانگر کثرت آنها در زمان‌های گذشته می‌باشد. هنوز هم از تعدادی از این معابد استفاده می‌شود. حتی در کاشان، بهرام‌آباد، شیراز و بوشهر هم تعداد نه چندان زیادی گبر زندگی می‌کند. در مورد گبرهای مقیم تهران به زودی سخن خواهیم گفت.

آتشپرستان ایران از نژاد قوی و بلندقامتی هستند. رنگ پوست آنان به زردی می‌زند. موهای آنان مشکی یا قهوه‌ای و رنگ چشمان آنها تیره است. نژاد آنها به خاطر پیوند با سایر اقوام مخلوط نشده و اصیل مانده است. علیرغم تعقیب‌ها و خشونت‌هایی که در طول زمان در مورد آنان اعمال شده، آنها اعتقادات اجداد خود را حفظ کرده‌اند. آنها اخلاق نیکویی دارند.

شاه به این خصوصیات آنها آشنائی داشته و از آنها برای نگهداری از باغ قصرها به یاورقی از صفحه قبل، Marco Polo تولد ۱۲۵۴، درگذشت ۸ ژانویه ۱۳۲۴ م، تاجر و جهانگرد ونیزی که بین ۱۲۷۱ تا ۱۲۹۵ از اروپا به آسیا سفر کرد و ۱۷ سال در چین اقامت گزید. او به همراه پدرش، نیکول و عمویش مافنو از اولین اروپاییانی بودند که از طریق جاده ابریشم به چین سفر کردند.

۱. Yule سر هنری یول، تولد ۱ مه ۱۸۲۰ در اسکاتلند، درگذشت ۳۰ دسامبر ۱۸۸۹ م در لندن، او ابتدا به خدمت رسته مهندسین بنگال درآمد و پس از بازنشستگی با درجه سرهنگی، عمر خود را صرف تحقیقات در مورد تاریخ و جغرافیای آسیا کرد.

ویژه گلکاری باغچه‌های محوطه حرم زنان استفاده می‌کند. ایرانیان آنها را مسخره و سرزنش کرده و به نام گبر می‌خوانند. کسی از ریشه این لغت اطلاع نداشته و هیچ‌کس معنی آن را نمی‌داند. بطور کل گفته می‌شود این لغت از کلمه عربی کافر مشتق گشته و پس از تغییراتی بالاخره به گبر تبدیل شده است. بعضی دیگر این نام را هم ریشه لغت ترکی گیور می‌دانند که در این زبان به مسیحیان اطلاق می‌شود.

ایرانیان خود را برتر از گبرها دانسته و آنها را تحقیر می‌کنند. آتشپرستان اجازه ندارند مانند ایرانیان لباس بپوشند. حق سوار شدن بر اسب را ندارند، حتی ثروتمندان آنها هم پیاده و یا با الاغ حرکت می‌کنند. هرگاه مسلمانی را می‌بینند باید به زیر آمده، سلام کنند. هرگاه ایرانیان آنان را در لباس‌های تمیز و نو ببینند به طرف آنها گل پرتاب می‌کنند. گبرها اجازه پوشیدن جوراب ندارند. مسلمانان، معابد و گورستان‌های آنان را تحقیر کرده به آنها بی‌احترامی می‌کنند. گذشته از این موارد، ایرانیان نام‌لایمات دیگری هم در مورد آنها اعمال می‌نمایند. البته شاه سعی دارد مشکلات اجتماعی گبرها را از بین برده و آنها را هم ردیف مسلمانان قرار دهد اما برنامه‌های او در بین مردم مسلمان طرفدار ندارد. مسلمانان به آنها به دیده حقارت نگریسته و آنها را بی‌دین می‌دانند. موقعیت نا برابر اجتماعی آنان در محکمه‌ها به‌وضوح قابل مشاهده است. اگر مسلمانی یک گبر را بکشد حاکم عکس‌العملی نشان نمی‌دهد، حتی از او به خاطر قتل یک کافر غیرمسلمان که اقدامی علیه یک مسلمان انجام داده، تجلیل هم به‌عمل می‌آورد اما اگر گبری مسلمانی را بکشد باید قصاص شود.

سال ۱۸۵۴ میلادی پارسیان بمبئی انجمنی به نام "انجمن همیاری با زرتشتیان ایران"<sup>۱</sup> تأسیس کردند و هدف آن کمک به گبرهای بدبخت ایران بود. اولین هدف این انجمن از بین بردن جزیه بود. جزیه مالیاتی می‌باشد که غیرمسلمانان باید به مسلمانان پرداخت کنند. اولین نیایش برای از بردن جزیه توسط یک پارسی به نام ماراکجی‌آنتاریا<sup>۲</sup> که تحت‌حمایت سر هنری رولینسون<sup>۳</sup> بود انجام گرفت. او امکان ملاقات با شاه را پیدا کرد. انجام این دعا و این ملاقات باعث شد از مبلغ جزیه مقداری کاسته شود. مراسم دعای دوم در سال ۱۸۷۳ میلادی هنگام سفر شاه به انگلستان توسط یک کمیته پارسی انجام گرفت و شاه قول داد به آن رسیدگی کند. نهایتاً در سال ۱۸۸۲ میلادی جزیه به کلی در مورد زرتشتیان از میان برداشته شد و موجب خوشحالی آنان گشت. زرتشتیان ایران و هند فریاد زنده باد شاه سر دادند. در طول ۲۳ سال، انجمن مبلغ ۱۱۰ هزار روپیه بابت جزیه زرتشتیان ایران پرداخت کرده بود.

یکی از تحصیلکردگان پارسی در بمبئی به نام کاراکا<sup>۴</sup> که کتاب تاریخ پارسیان<sup>۵</sup> از

۱. The Persian Zoroastrian Amelioration. ۲. Marrakji Antaria.

۳. Sir Henry Rawlinson. سر هنری کرسویک رولینسون، تولد ۱۱ آوریل ۱۸۱۰، درگذشت ۵ مارس ۱۸۹۵ م در لندن، او در سال ۱۸۲۷ از طرف کمپانی هند شرقی به هند اعزام شد. پس از فراگیری زبان فارسی از طرف کمپانی به ایران رفت تا به قشون ایران سر و سامانی بدهد.

۴. Karaka. ۵. History of the Parsis.

نوشته‌های او بوده و من از آن استفاده کرده‌ام، در مورد ناصرالدین شاه می‌نویسد "شاه فعلی ایران تنها شاهی می‌باشد که طی ۱۳۰۰ سال در مورد اعقاب اصیل ایرانیان مهربانی کرده و آنها را همدریف سایر اقوام تحت اختیار خود در آورده است. از وی به خاطر این عمل، به نیکی یاد شده و پارسیان همواره شکرگزار وی خواهند بود. ما او را دعا خواهیم کرد تا عمر او طولانی و سلطنت وی پاینده و باشکوه باشد".

انجمن فوق با کمک‌های مالی خود به افتتاح مدارس در کرمان و یزد یاری نمود و همه ساله مبلغی به آن دو مدرسه پرداخت کرد. گذشته از آن، از فقرا و دختران بی‌سرپرست زرتشتی حمایت مالی به عمل می‌آورد تا به مسلمانان فروخته نشوند.

زبان گیرها تا اندازه‌ای با زبان ایرانیان متفاوت می‌باشد اما لغات قدیمی زبان آنها جای خود را به لغات جدید فارسی داده و بزودی زبان آنان مانند زبان فارسی رایج در ایران خواهد شد. تمام گیرها به جز تعدادی از کشاورزان با زبان فارسی آشنائی دارند و خواندن و نوشتن آن را می‌دانند. زنان گیر از خواندن و نوشتن بی‌بهره‌اند. در مدارس گیرها خواندن، نوشتن و انجام محاسبات ابتدائی ریاضی تدریس می‌شود اما به ندرت کسی پیدا می‌شود قادر به خواندن کتاب‌های دینی خود مانند زند باشد. تعدادی از آنها ستارشناسی می‌خوانند ولی از علم جغرافیا بی‌بهره‌اند و اطلاعات تاریخی آنها از داستان‌های شاهنامه فراتر نمی‌رود.

پیش از ظهور زرتشت، دین اهالی ری و ماد جادوگری بود. آنها عناصر مانند آب، آتش و ستارگان را می‌پرستیدند و جادوگری و رمالی در زندگی آنها نقش به سزائی داشت. پایه دین زرتشت از نکات طبیعی برداشته شده و به آنها اجازه داده اعتقادات قدیمی خود را در مورد پرستش عناصر حفظ کنند. در دین باستانی زرتشت، روشنائی و تاریکی و خوبی و بدی دائماً در حال جدال بایکدیگر می‌باشند. به طور کل در تمام پدیده‌های زندگی روزمره آنان، دو عامل مثبت و منفی با هم در کشمکش هستند. نور، سرچشمه تمام خوبی‌ها و تاریکی، مظهر و جلوه زشتی‌هاست. شب حامل تاریکی، خواب و بیکاری اما روز مظهر روشنائی، زندگی و کار می‌باشد. کشاورزی و آبیاری، کویر خشک را بارور می‌کند، به محصول نشانده و غذای مردم را فراهم می‌آورد. به اعتقاد زرتشتیان خوبی همواره بر بدی چیره می‌شود. این تضاد در تمامی نکات روزمره وجود دارد. آتش، نور و گرما می‌بخشد و خانواده را به دور هم جمع می‌کند. با کمک آن غذا پخته شده و حیوانات وحشی از مردم گریزان می‌شوند. با بودن نور، اهریمن، فرشته بدی‌ها جنگ را واگذار کرده و شکست می‌خورد. اگر آتش خاموش شود تاریکی و سرما بر روشنائی و گرما چیره می‌شود. حتی خورشید، سرچشمه نور و گرما و ماه و ستارگان قابل احترام و پرستش می‌باشند.

آتش، دشمن تاریکی و در غیاب خورشید نماینده آن است. از آن جایی که آتش در منزل در معرض ناپاکی‌ها قرار دارد و احتمال می‌رود مثلاً با به جوش آمدن قابلمه یا ریختن مایعات به روی آن خاموش شود، به این خاطر ایرانیان باستان معابدی ساخته و روحانیون در آنها از آتش مقدس و جاودان مراقبت می‌نمایند. آنها در اطاق تاریکی در یک

کاسه فلزی از تراشه‌های چوب‌های خوشبو نگهداری می‌کنند.

آتش نباید با بوی بد دهان کثیف شود، به این خاطر، آن را با بادبزن‌های مخصوص باد می‌زنند تا شعله‌ور گردد. گفته می‌شود آتش تمامی آتشکده‌ها از آتشی سرچشمه گرفته که در زمان‌های دور توسط صاعقه‌ای مشتعل شده‌است. شاهان قدیم ایران در لشکرکشی‌های خود، آتش مقدس را به همراه می‌بردند.

گزنفون در فصل هشتم کتاب سیروس‌نامه می‌نویسد "هنگامی که کوروش از قصر خود خارج می‌شد، اسب‌هایی برای قربانی در برابر خورشید حمل می‌گشت. یک کالسکه سفید برای خورشید و یک کالسکه دیگر که اسب‌های آن با نوارهای بنفش تزئین شده بود حرکت می‌کرد. پشت سر آنها مردانی با تشت‌های فلزی، آتش مقدس را حمل می‌نمودند. سپس گاو‌هایی برای قربانی برای ژوپیترا<sup>۱</sup> حمل می‌شد. هنگامی‌که به محل مورد نظر می‌رسیدند، گاو‌های ژوپیتر قربانی می‌شدند. پس از آنکه قربانیان ژوپیتر به کلی می‌سوختند نوبت قربانیان خورشید بود. اسب‌ها را قربانی کرده و می‌سوزاندند. آنگاه مطابق رسوم جادوگران برای خاک قربانی می‌کردند".

اگر آتش در منزل آلوده شود برای پاک کردن آن را به همان آتشکده‌ای منتقل می‌کنند که آتش را از آن به خانه برده‌اند. کثیف‌ترین چیزی که می‌تواند آتش را آلوده و ناپاک کند، نزدیکی یک مرده است. پاک کردن چنین آتشی خدمت بزرگی می‌باشد. در آتشکده‌ها هنوز هم آتش‌های ناپاک با ۹ مرتبه تطهیر با چوب صندل پاک می‌شوند. پاک کردن آتش سمبلی از نیاز انسان به پاک شدن است. از همان اولین لحظه‌ای که آتش، نور خود را با بالا آمدن آفتاب از دست می‌دهد باید آن را به اطاق تاریکی حمل کرد. قدیمی‌ترین آتش مقدس زرتشتیان در آتشکده ری نگهداری می‌شد.

به خاطر روابط پارسیان با آتش، بسیاری از سیاحان اروپایی آنان را به غلط آتش‌پرست خوانده‌اند که این اشتباه بزرگی است. از آنجائی‌که نور و روشنائی مظهر خدا می‌باشد به این جهت پارسیان دعا‌های خود را یا در مقابل آفتاب و یا در برابر آتش که سرچشمه نور، گرما و حیات در روی زمین است، انجام می‌دهند. مشخصه‌های پاک، تمیزی، حیات، زیبایی، قدرت رشد و تمامی نیافتن آتش، یادآور وجود خداست. به اعتقاد زرتشتیان آتش، اصل‌ترین و کامل‌ترین آفرینش خداست. گرما و روشنائی آتش در تمامی زوایای زندگی ارزش غیرقابل انکاری داشته و تأثیر مستقیمی بر حیات بشر دارد. هم زمین و هم آسمان از نور و گرمای خورشید بهره گرفته و آتش، نماینده خورشید در غیاب آن می‌باشد. دعا‌هایی که در مقابل آتش خوانده می‌شود برای وجود آن نبوده و برای آفریدگار آن است. مراقبت از آتش در میان نژاد آریائی به‌زمان‌های باستان باز می‌گردد و حتی در عهد

عتیق هم از آن سخن رفته است. الیاس<sup>۲</sup> با آتش، روحانیون بعل<sup>۳</sup> را به وجود پروردگار  
 ۱. Jupiter خدای خدایان در روم باستان، او در خدایان اساطیری یونان زئوس نام دارد. گذشته از آن ژوپیتر نام پنجمین سیاره سامانه خورشیدی است و در فارسی هرگز خوانده می‌شود.  
 ۲ و ۳. پاورقی در صفحه بعد



مقاعد کرد. ایرانیان باستان آب را هم مقدس می‌دانستند. نباید از این مطلب متعجب شد زیرا کشاورزی احتیاج به آب فراوان دارد. تمامی مسائل حیاتی آنان به عناصر چهارگانه وابسته بود. بهجز آتش از سایر مقدسات آنان، می‌توان از زمین، باد و هوا نام برد. جسد ناپاک است زیرا مرگ چیره شدن بدی بر خوبی می‌باشد. اما جسد دشمنان دینی، مانند جسد حیوانات موزی، ناپاک و نجس نبوده و پیروزی خوبی بر بدی به حساب می‌آید. حشراتی که به خاطر بوی ناخوش‌آیند مردار دور جسد جمع می‌شوند به دیو مؤنثی تشبیه می‌گردند که به دستور اهریمن بر جسد غلبه می‌نماید. این جسد زمین را ناپاک می‌کند. دور تا دور دخمه یا گورستان زرتشتیان ریسمانی می‌کشند تا علامتی برای هدایت این دیو به آسمان باشد. برای پاک کردن راهی که جسد از طریق آن به دخمه برده شده یک سگ زرد یا سفید را که لکه سیاهی بالای چشم داشته باشد از همان راه حرکت می‌دهند. این حیوان مقدس بوده و ارواح را فراری می‌دهد.

بیش از این در مورد جزئیات عقاید و آموزش‌های این دین مطلبی نمی‌نویسم اما باید بار دیگر تأکید کنم که زرتشتیان یکتاپرست می‌باشند. تنها خدای آنها اهورامزدا نام دارد و مظهر تمامی نکات مثبت است. او بر تمام مسائل مسلط و آگاه بوده، به چشم دیده نمی‌شود، ابتدا و انتهای ندارد و مهربان و عادل است. دو قطب مخالف، دائماً در مبارزه و جدال می‌باشند یکی آفریننده و مظهر خوبی‌ها و دیگری مخرب و مظهر پلیدی‌هاست.

یکی از دیدنی‌های تهران، گورستان گبرها به نام دخمه می‌باشد که برج سکوت هم خوانده می‌شود. این گورستان در ۱۰ کیلومتری جنوب‌شرق تهران واقع شده است. بسیار علاقمند بودم از این مکان عجیب دیدن کنم ولی در سفر پیش موفق به انجام آن نشدم. روز ۲۶ ماه ژوئن بالاخره این آرزوی من عملی شد و به همراه یکی از دوستان اروپائی که به منطقه آشنائی داشت و علاقه ندارد نام او برده شود، حرکت کردیم.

پس از خوردن صبحانه مفصلی ساعت ۱۰ و نیم با درشکه دو اسبه نیمه‌بازی به راه افتادیم. حدود نیم ساعت از بین خیابان‌های تنگ و طولانی که برای حمل و نقل شهری ریل کشی شده بود، گذشتیم. از ایستگاه راه‌آهن و چاپارخانه عبور کردیم. به محلی رسیدیم که راه اصفهان و شیراز از جاده اصلی منحرف می‌شد. ایستگاهی را که می‌توان برای سفر به قزوین دلجان گرفت، دیدیم. بالاخره به دروازه شاه عبدالعظیم رسیدیم. هنوز هم بقایای خرابی‌های برف زمستان در خارج از شهر به چشم می‌خورد. تعداد زیادی از خانه‌های گلی هنوز تعمیر نشده بودند و از تعدادی دیگر، فقط تلی از گل و دیوارهای فرو ریخته‌ای باقی مانده بود. در این ساعات روز به خاطر گرمای هوا، شهر از حرکت باز می‌ایستد و پاورقی از صفحه قبل، Elia ۲. پیامبر عبری که در مبارزه با پرستش بعل و نجات آیین‌یهود از خطر تحریف و تباهی، با موسی در یک مقام قرار می‌گیرد. او از پیامبران مورد تالیید مسلمانان است. ۳. Baal نام خدایی که جوامع باستانی بسیاری در سرزمین میان‌رودان آن را می‌پرستیدند. به‌ویژه کنعانیان که او را خدای باروری و حاصل‌خیزی و از مهم‌ترین خدایان پرستشگاه می‌دانستند.

کسانی که کار واجب ندارند از خانه‌های خود خارج نمی‌شوند. در این روز هوا بیشتر از روزهای دیگر خفه بود و فشار هوای گرم، احساس می‌شد. دمای هوا ساعت ۱۰ و نیم که ما از منزل خارج شدیم بیش از ۳۵/۵ درجه بود و شهر در سکوت فرو رفته بود. هر از گاهی پیاده‌ای عبور می‌کرد. خیابان‌ها بدون رفت و آمد بوده و شهر مرده به نظر می‌رسید. از دروازه شهر خارج شدیم. به سمت جنوب شرق پیچیده و قدری در راه کاروان‌رو اصفهان حرکت کردیم. وارد یک خیابان فرعی خراب شدیم که خط آهن را قطع می‌کرد. سوت قطار از دور شنیده شد. این صدا در این قسمت از ایران صدای ناآشنائی می‌باشد. شاید به زودی این صدا در سرتاسر ایران به گوش رسد. از کاروانسرای بزرگی گذشته و به روستائی رسیدیم که برج و بارو داشت. باغ نجف‌آباد متعلق به امین‌السلطان را دیدیم. تعدادی شتر در بیابان خاکستری رنگ مشغول چرا بودند اما گیاه فراوانی برای چرا وجود نداشت و فقط علف‌های هرز و خارهای بیابانی روئیده بود. دو کاروان کوچک الاغ و قاطر که به سمت تهران می‌رفتند تنها موجودات زنده این بیابان بی‌آب و علف بودند. همه‌جا ساکت و مرده بود. با افتادن چرخ‌های درشکه در چاله‌های این جاده خراب، ما هم درون درشکه تکان می‌خوردیم. خورجین چرمی دو لنگه‌ای را که با کاغذ، کاه و روزنامه پر کرده بودم، در صندلی مقابل قرار دادم. علت وجود این خورجین را بعداً بیان خواهم کرد. گرما شدیدتر و فشار هوا بیشتر شد. در صندلی عقب درشکه، دکمه‌های بالاپوش و جلیقه را باز کرده و زیر سایه‌بان چرمی نشسته بودیم. آدم در این گرما بی‌حال و بی‌قدرت شده و علاقه‌ای به صحبت کردن ندارد. هوا ساکن بود و جریان نداشت. در محلی گردباد کوچکی تشکیل شد و گرد و خاک را به هوا بلند کرد. مجبور بودیم چشمان خود را ببندیم تا گرد و خاک در چشمانمان نرود. از این بادهای خفیف بعدازظهرها در تهران بسیار می‌وزد اما نسیم امروز بسیار مطلوب بود و از گرمای هوا دو تا سه درجه می‌کاست. اگرچه خود باد گرم بود اما جریان آن ما را خنک می‌کرد. بادهای خشک، از بلندی‌های برف‌پوش البرز سرچشمه می‌گیرند. بادهای دیگری هم در تهران می‌وزند که از سمت جنوب و کویر قم که گرم می‌شود، آغاز می‌گردند. به زودی انشعابات البرز در داخل کویر پایان یافت و همه‌جا خاکی و مسطح شد. گاهی اندکی سایه ایجاد می‌شد. در بالای یکی از کوه‌ها، دیوار خاکی رنگی که به رنگ بیابان اطراف است، دیده شد. فقط قسمتی از آن که زیر نور خورشید قرار داشت به رنگ سفید بود. حالا سایه‌ها کوتاه شده بودند و ما سایه درشکه و اسب را که در زیر درشکه قرار داشت، نمی‌دیدیم.

ساعت ۱ و نیم به روستای هاشم‌آباد رسیدیم. برای ورود به داخل دخمه به نردبانی احتیاج بود. یکی از دخمه را برای تهیه آن مأمور کردم. او ابتدا به روستای هاشم‌آباد رفت اما در آنجا نردبانی پیدا نکرد و به روستای دولت‌آباد رفت. چون آنجا هم موفق به تهیه نردبان نشد، دست خالی بازگشت. همسفر من به روستای هاشم‌آباد رفت و اگر او هم موفق به تهیه نردبان نمی‌شد باید مراجعت می‌کردیم. من در کنار درشکه مشغول اندازه‌گیری دمای هوا بودم. دمای هوا در سایه، ۳۶/۵ و در شن کویر ۵۹/۱ درجه سانتیگراد بود.

زمین به قدری گرم بود که با تماس دست من به آن دستم می‌سوخت. پس از نیم ساعت همسفر من با نردبانی مراجعت کرد اما بلندی آن به اندازه نصف ارتفاع دیوار برج سکوت بود. او برای طولانی کردن نردبان، یک تخت فلزی، مخصوص حمل مجروحین و بیماران و دو الوار بلند را که زیر ریل راه‌آهن از آن استفاده می‌شود هم با خود آورده بود. او این لوازم را بار قاطری کرده بود و صاحب قاطر که یک ایرانی بود او را همراهی می‌کرد. یک نفر دیگر همراه آنان بود و کوزه‌ای آب با خود داشت. چون جاده خراب و مسیر ناهموار بود از هاشم‌آباد سوار اسب شدیم. شیب سر بالائی مسیر که از دامنه کوه بالا می‌رفت نسبتاً شدید بود. حرکت در این گرما به ویژه قرار دادن مستقیم سر، زیر تابش شدید آفتاب کار اشتباهی می‌باشد اما ما خود این ساعت از روز را انتخاب کرده بودیم تا با خلوت بودن اطراف، در کمال آرامش و بدون مزاحم از این مکان دیدن کنیم.

ساعت ۲ و نیم به پای دیوار گرد و سفید دخمه در بالای کوه رسیدیم. از آن بالا تهران و دشت اطراف آن به خوبی مشاهده می‌شد. حتی کاخ‌های شاه، زرگنده و روستاهای بیلاقی کوه‌های البرز قابل تشخیص بودند. این دیوار کاملاً گرد بود، محیط آن در پایه دیوار حدود ۶۷/۷ متر و ضخامت دیوار در پایه حدود یک متر بود که رفت‌رفته در تاج دیوار کمتر شده و به دو دسیمتر می‌رسید. ارتفاع آن ۶/۷ متر بود که در قسمت‌های مختلف با سنگی یا شنی بودن زیرساخت آن تفاوت می‌کرد. اسب‌ها را به یکی از دو همراه خود سپرده و پس از اندکی استراحت در سایه ناچیز دیوار و نوشیدن آب، مشغول تهیه ابزار کار شدیم. دو چوب بلند را به پایه‌های نردبان و دسته‌های تخت آهنی را به سر دیگر آن بستیم. قطعه چوب‌ها را بین دو چوب بلند، مانند پله‌های نردبان محکم کردیم. وقتی کار نردبان دست‌ساز پایان یافت دو فرد بومی با تمام قدرت آن را در کنار دیوار نهادند. هنوز هم از لبه دیوار حدود یک متر کوتاه‌تر بود اما مصمم شدیم از آن بالا برویم. در این هوای گرم بوی بدی از اجساد برج سکوت به مشام می‌رسید.

در حالی‌که همسفر من و مرد دیگر پایه‌های نردبان را گرفته بودند من از پله‌ها بالا رفتم. با بالا رفتن از هر پله، نردبان می‌لرزید و صدائی از چوب‌های آن بلند می‌شد و احساس می‌کردم در حال شکستن است. تا انتهای نردبان به خوبی بالا رفتم اما هنوز تا لبه دیوار فاصله داشتم. باید خود را به دیوار فشار می‌دادم تا تعادل خود را حفظ کنم. هنگامی که دست من به لبه دیوار رسید به روی انگشتان پای خود بلند شدم. پای خود را به انتهای چوب‌های طولی نردبان فشار دادم، خود را به روی دیوار پرتاب نمودم. کیسه را از همسفرم گرفته و با گرفتن دست‌های او به بالا آمدن او کمک کردم.

منظره‌ای که در آن سوی دیوار دیده شد هم جالب و هم نفرت‌انگیز بود. پلکان پهنی با پله‌های مرتفع تا کف محوطه پائین می‌رفت. در پای پلکان مسیری وجود داشت. در سمت چپ این مسیر ۵ و در سمت راست آن ۴ ردیف قطعه به طول دو متر، عرض یک متر و عمق ۲ و نیم دسیمتر مانند گورهایی در زمین کنده شده بود. تعداد گورها در هر ردیف سمت چپ ۸ و در ردیف‌های سمت راست ۵ عدد بود. یک گور منفرد و یک چاه هم در

سمت راست دیده می‌شد. به این ترتیب تعداد کل قبرها ۶۱ عدد بود. گبرها اجساد نزدیکان خود را در این قبرها قرار می‌دادند تا خوراک پرندگان شوند. تعداد زیادی از این گورها خالی بود و فقط در حدود ده عدد از آنها بقایای اجساد به چشم می‌خورد. اجساد دو قبر حداکثر سه ماه قدمت داشتند زیرا لباسی که سینه آنها را می‌پوشاند، موها و قسمتی از بدن آنها هنوز باقی بود و لاشخورها تمام آنها را نخورده بودند اما در بیشتر گورها از گوشت بدن اجساد چیزی باقی نمانده بود و استخوان‌های آنها در زیر نور خورشید کاملاً سفید و پوک شده بودند. در نزدیکی دیوار در سمت راست، مقداری استخوان، مانند تپه‌ای به روی هم انباشته شده بود. دماسنج در سایه ۴۱ درجه را نشان می‌داد. در سمت راست در نزدیکی دیوار از جمجمه‌های سفید و سایر استخوان‌ها تپه‌ای ایجاد شده بود.

همسفر من در بالای دیوار در کنار نردبان ایستاده بود و نگهبانی می‌داد تا دو مردی که به کمک ما آمده بودند از نردبان بالا نیامده و از کار تحقیقاتی ما باخبر نشوند زیرا این عمل ممکن بود برای ما گران تمام شود. من از پله‌ها پائین رفته و داخل گورستان شدم. سه جمجمه توجه مرا به خود جلب کرد و من آنها را در داخل روزنامه پیچیده و در داخل کیسه چرمی قرار دادم. مغز دو جمجمه هنوز به طور کل از بین نرفته بود و من آن را از قسمت زیر جمجمه و محل قرار گرفتن مهره‌های گردن خالی کرده و با کاه پر نمودم. آنگاه دو نقاشی یکی نمای کلی گورستان و دیگری یک گور که جسدی به شکل خاص در داخل آن قرار داشت را ترسیم کردم. این جسد به روی قسمت چپ بدن قرار گرفته و سر آن روی بازوی چپ نهاده شده بود. تمامی گوشت پاها و بازوان خورده شده و زانوها و آرنج‌ها به حالت تا شده در آمده بود. روی شانه راست وی پارچه کثیف و پاره پاره‌ای که مسلماً روزی سفید و تمیز بود دیده می‌شد. تقریباً در تمامی گورها پارچه‌ای که جسد در آن پیچیده شده بود به چشم می‌خورد. حالت چهره این جسد، بسیار زشت و خوف‌انگیز بود و چشمان او مدت‌ها پیش از کاسه خارج شده بود. گفته می‌شود که لاشخورها اول چشم‌ها را از کاسه در آورده و می‌خورند. دهان باز جسد چنین به نظر می‌رسید که او در حال نیشخند مرموزی می‌باشد و دندان‌های سفید او نمایان بود.

پس از پایان تحقیقات مردم‌شناسی ما از استخوان‌ها و جمجمه‌های مردمانی که تا به امروز رسوم باستانی ایران آریائی را حفظ کرده‌اند، با خوشحالی فراوان این محیط مرده، نفرت‌انگیز و بدبو را ترک کردیم. یکی از مردان کیسه مرا گرفت ولی متوجه محتوی آن نشد زیرا ظاهر آن تغییری نکرده بود، فقط بوی تعفن از آن بلند می‌شد. آنگاه نمای خارجی دخمه را هم به تصویر کشیدیم. کیسه را به کنار زین اسب خود بسته و به سمت هاشم‌آباد و تهران حرکت کردیم. هر دو خوشحال بودیم که این تحقیقات به خوبی انجام شده بود. وقتی به منزل همسفر خود رسیدیم کیسه چرمی را در قسمتی از باغ منزل او که تردد کمتر بود قرار داده و درب را بستیم. آنگاه در داخل شن خشک باغچه، حفره‌ای کنده و جمجمه‌ها را در آن جای دادیم. سپس روی آن را صاف کرده و با چند گل و مقداری چمن پوشاندیم تا کسی به این محل مشکوک نشود. بدون شک این اولین باری می‌باشد که قسمتی از بدن یک

گبر، مطابق رسوم تقریباً مسیحی زیر خاک رفته باشد.

پیرمرد گبر ۷۵ ساله ای با ریش سفید به نام خسرو در سال ۱۸۵۱ میلادی از یزد به تهران آمده و در زرگنده زندگی می‌کرد. من از طریق او اطلاعات زیادی در مورد گبرها و گورستان آنها به دست آوردم. البته در مورد گبرها اطلاعات فراوان است اما از آن جایی که این دانسته‌ها مستقیماً از زبان یک زرتشتی بیان شده، اقدام به ثبت آن می‌نمایم. باید اضافه کنم که این اطلاعات در مورد گبرهای ایران می‌باشد و قدری با آداب و رسوم پارسیان هند متفاوت است. به گفته خسرو حدود ۱۰۰ خانواده زرتشتی در تهران اقامت دارند البته هاتوم شیندلر در سال ۱۸۷۹ میلادی این تعداد را ۱۵۰ خانوار ذکر کرده است. آنها هم مانند گبرهای سایر نقاط ایران، تحت آزار مسلمانان بوده و به ندرت در خانواده‌های ایرانی و یا منازل اروپائیان خدمت می‌کنند. تعداد زیادی از آنها به کار باغداری و کشاورزی و تعداد کمی به کار تجارت اشتغال دارند.

زرتشتیان از طریق رهبر خود مانوکچی<sup>۱</sup> که پیرمرد محترمی بود امور خود را انجام داده و شکایات خود را به گوش شاه می‌رساندند. او در ابتدای سال ۱۸۹۰ میلادی درگذشت و گبرها هنوز رهبری برای خود انتخاب نکرده‌اند. چند تن از آنها آمادگی خود را برای به عهده گرفتن این نقش اعلام نموده‌اند. مهم‌ترین اثری که مانوکچی از خود به جای گذاشته بنای دخمه تهران می‌باشد که او در همین اواخر انجام داد. سابقاً گبرها مجبور بودند جسد مردگان خود را در بالای کوه‌ها قرار دهند. هنوز هم بازمانده استخوان‌های اجساد زرتشتیان در بالای کوه‌ها باقیست و مسلمانان به آنها بی‌احترامی می‌کنند. حتی در مواردی به بالای کوه رفته و اجساد آنها را از روی خشونت و یا قصاص آتش می‌زدند. این عمل شنیع‌ترین کاری می‌باشد که در مورد یک جسد می‌توان انجام داد و اطرافیان او را بسیار آزار می‌دهد. مانوکچی برای پایان دادن به این گونه اعمال به ساختن این دخمه پرداخت و گورستانی برای گبرها ایجاد نمود اما این کار هم نتیجه‌ای نداشت. در چند مورد مسلمانان برای تلافی عمل تنی چند از گبرها، سوراخ‌هایی در دیوار دخمه ایجاد کرده و اجساد را آتش زده‌اند. وقتی مانوکچی درگذشت اطرافیان او به خاطر ترس از بی‌احترامی به جسد وی، او را برخلاف آداب و سنن زرتشتیان در داخل پلکانی که به محوطه دخمه وارد می‌شود دفن کردند تا دست هیچ‌کس به او نرسد.

وقتی یک گبر می‌میرد لباس سفیدی به تن جسد کرده و دستار سفیدی به سر او می‌بندند. در داخل اتاق و در کنار جسد، شمع یا چراغ نفتی روشن می‌کنند که تا ۴ روز پس از مراسم می‌سوزد. هواتام‌شیندلر که در مورد آداب و رسوم گبرها در کرمان تحقیقاتی انجام داده، می‌نویسد جسد به روی تخت آهنی قابل‌حمل به نام گاهان گذاشته می‌شود. تکه‌ای نان در کنار پای جسد قرار داده، سگی را به داخل اتاق راهنمایی می‌کنند. اگر سگ نان را بخورد نشانه خروج روح مرده می‌باشد و گرنه جسد را مجدداً در رختخواب قرار می‌دهند. این عمل سگ‌دید نام دارد و سه مرتبه تکرار می‌گردد. اگر سگ در مرتبه سوم هم نان را

Manuktschi .۱

نخورد، جسد تا فاسد شدن در منزل نگهداری می‌شود. اگر سگ در نوبت اول نان را بخورد مرده‌شوی که نساسالار نام دارد کار شستشو را در منزل آغاز می‌کند. این شغل موروثی می‌باشد و این شخص پاک نیست. مردم از رفتن به منزل او خودداری می‌کنند. روز انجام مراسم خاکسپاری از دوستان و آشنایان دعوت می‌شود. اشخاصی که مأمور حمل جسد تا دخمه می‌باشند لباس‌هایی به تن می‌کنند که در آب جاری شسته شده باشند. آنها باید خود را هم بشویند. آنگاه جسد روی تخت متحرک فلزی قرار داده شده و ۴ نفر آن را حمل می‌کنند. در طول راه این مردان تعویض می‌گردند. همراهان متوفی پشت سر جسد حرکت می‌کنند. در طول انجام این مراسم کسی صحبت نکرده و همه در سکوت به سمت دخمه می‌روند. تنها صدائی که شنیده می‌شود صدای بالا کشیدن بینی، گریه زنان و کودکان می‌باشد. هنگامی که به دیوار دخمه می‌رسند گروه توقف می‌کند، موبدی به پیش آمده و دعا می‌خواند. آنگاه جسد را از طریق درب دخمه به داخل حمل می‌کنند. البته باید متذکر شوم که در دخمه تهران به خاطر ترس از اعمال شنیع مسلمانان، دربی ساخته نشده است.

تمام مصالح ساختمانی دخمه از سنگ و آهن است زیرا چوب قدرت جذب ناپاکی‌ها را دارد و به این جهت حتی نردبان و تخت حمل جسد هم از جنس آهن می‌باشد. چراغ نفتی داخل دخمه باید همیشه روشن باشد و فردی مأمور مراقبت از آن است اما در دخمه تهران به خاطر شرایط مالی گبرها این عمل انجام نمی‌شود. در یزد که تعدادی از گبرهای ثروتمند زندگی می‌کنند و دخمه آن شبیه برج سکوت تهران است این چراغ همیشه می‌سوزد و شخصی مأمور نگهداری از دخمه و شعله چراغ می‌باشد.

به برج سکوت برمی‌گردیم. پس از آنکه موبد دعا را به پایان رساند پلکان فلزی در کنار دیوار قرار داده می‌شود و دو نفر از آن بالا می‌روند. جسد را به وسیله طنابی بالا کشیده و از طریق پله‌ها به داخل محوطه گرد دخمه می‌برند. آنگاه همراهان هم از نردبان بالا رفته دور جسد جمع می‌شوند. اگر قبری خالی نباشد قدیمی‌ترین قبر را انتخاب کرده و استخوان‌های آن را به تپه استخوان‌ها در سمت راست پلکان منتقل می‌کنند. استخوان‌ها تا زمانی که کاملاً سفید شوند در آنجا می‌مانند و سپس به چاه دخمه انداخته می‌شوند. جسد را به پشت در داخل قبری قرار داده و نوار سفیدی را که لباس‌های متوفی را در جای خود نگه می‌دارد باز می‌کنند. دستمال سفیدی روی صورت جسد قرار می‌دهند اما بینی و چشمان او دیده می‌شود. آنگاه موبد پیش رفته و دعای دیگری می‌خواند. پس از پایان مراسم، همراهان عقب‌عقب حرکت می‌کنند تا به جسد پشت نکنند.

هنگامی که عزاداران دخمه را ترک کردند میهمانانی که از فاصله دور بوی جسد تازه را استشمام کرده و منتظر مانده‌اند که جسد تنها شود به شکل لاشخورها و کرکس‌ها از راه می‌رسند. ابتدا چشم‌ها و دستگاه‌های داخلی بدن را می‌خورند و باقی جسد را تا گرسنه شدن مجدد رها می‌کنند. نوشته‌هایی که در مورد چشم راست و چپ در کتاب‌های سیاحان اروپائی ذکر شده کاملاً بی‌اساس بوده و خرافاتی بیش نیست. هنگامی که من این موضوع را با خسرو مطرح کردم او قهقهه‌ای سر داد و گفت لاشخورها تا زمانی که همراهان جسد در

کنار او باشند به جسد نزدیک نمی‌شوند تا کسی به خورده شدن چشم‌ها توجه کند. روز چهارم مراسم، اطرافیان در منزل متوفی جمع شده و به دخمه می‌روند. آنها با خود غذا و نوشیدنی به همراه دارند اما از فاصله ۷۰ قدمی دخمه خوردن و نوشیدن ممنوع می‌باشد. دهمین روز پس از مراسم خاکسپاری، به فقرا غذا داده می‌شود. یک ماه بعد اطرافیان مجدداً دعوت می‌شوند. در سال اول فوت، هر ماه یک بار باید به فقرا غذا داد. در سی سال اول درگذشت شخص، اطرافیان باید یک بار در سال دور هم جمع شده و یاد وی را زنده کنند. گوسفندی ذبح و خورده می‌شود و باقی آن بین فقرا توزیع می‌گردد. در یزد تعداد فقرا زیاد است و آنها همیشه در این مراسم شرکت می‌کنند. تعداد زیادی از آنها به این ترتیب غذای روزانه خود را به دست می‌آورند. حتی در بعضی مواقع ثروتمندان بین فقرا پول نقد توزیع می‌کنند که مقدار آن بستگی به رفاه حال متوفی دارد. اگر آنچنان که معمول است متوفی باغ یا مقداری از دارائی خود را وقف بهبود دخمه کرده باشد موبدان همه ساله برای وی مجالس دعا و نیایش ترتیب می‌دهند.

در زمان شاردن دخمه‌ای در خارج از اصفهان وجود داشت. ارتفاع دیوار این دخمه ۳۵ فوت و قطر آن ۹۰ فوت بود، این دخمه هم دربی برای ورود نداشت. ایرانیان می‌گفتند گبرها هنگام مراسم خاکسپاری، برای داخل کردن جسد چند سنگ از دیوار را برداشته و پس از پایان مراسم آنها را در جای خود قرار می‌دادند. شاردن می‌گوید که این موضوع حقیقت ندارد و آنچنان که به او گفته شده جسد توسط نردبانی به داخل حمل می‌گردد. حتی در زمان وی هم گبرها از مسلمانان وحشت داشتند و به این خاطر دربی تعبیه نکرده بودند. شاردن هم وجود چاهی را در وسط دخمه گزارش داده که پر از استخوان بود. در کنار آن اجساد بدون نظم و ترتیب خاصی در مورد سن، جنس و شرایط اجتماعی، تنگاتنگ هم بودند. آنها لباس کامل به تن داشته و در تختخواب کوچکی با یک تشک و متکا قرار داده می‌شدند. صورت آنها دیده می‌شد. دست‌ها در نزدیکی چانه به روی سینه بود و یکی از پاها به روی پای دیگر قرار داشت. در کنار اجساد، شیشه‌های شراب، انار، چند کاسه و خنجری نهاده بودند. در ۵۰ قدمی دخمه یک اطاقک گلی بود که روزه‌ای داشت و موبد از آن غذا خوردن لاشخورها را تماشا می‌کرد.

در اینجا مختصراً به نوشته کاراکا در مورد پارسیان هند، دخمه و طرز تدفین آنها اشاره می‌کنم. وقتی یک پارسی بیماری شدیدی داشته باشد بدن او را شسته و لباس سفیدی به تن او می‌کنند. موبدان، دستورها و سایر روحانیون در کنار او قسمت‌هایی از زرد و اوستا را می‌خوانند تا او آرام شود. دعاهائی می‌خوانند تا خدا از تقصیرات او گذشت کند. اگر او به هوش باشد و قدرت جسمی او اجازه دهد با این دعا هم‌صدا می‌شود و گرنه پسر بزرگ او یا یکی از اطرافیان نزدیک و یا موبد خانواده، آن را در گوش وی می‌خواند. وقتی او می‌میرد لباس‌های تمیزی به او پوشانده، وی را به روی سنگی می‌خوابانند و اعضاء خانواده دور او جمع می‌گردند. اگر او هنگام شب فوت کند جسد تا صبح روز بعد در اطاق می‌ماند. اگر او ۴ تا ۵ ساعت پیش از غروب آفتاب فوت کند خاکسپاری همان

روز انجام می‌گیرد. در طول مراسم خاکسپاری، موبد به خواندن دعا مشغول بوده و در کاسه‌ای چوب صندل می‌سوزاند. آنگاه جسد روی تخت فلزی قرار داده می‌شود. دو موبد در مقابل جسد قرار گرفته و هفت دعای هاس یا فصل‌هائی از آهونواهییتی گاتا<sup>۱</sup> را که گویا زرتشت نوشته است، می‌خوانند. گفته می‌شود که این دعاها درباره‌ی ظاهری بودن زندگی بوده، عادل بودن در مدت حیات را تشویق می‌کند و مخاطب او اطرافیان در گذشته می‌باشد. سپس جسد بر شانه‌ی نساسالارها تا دخمه که در خارج شهر بر بالای یک بلندی واقع شده، برده می‌شود و همراهان گریه و زاری می‌کنند. مردان پیاده تا دخمه حرکت کرده و پس از رسیدن به آن تابوت فلزی را در کنار محل تدفین به زمین می‌گذارند. آنگاه صورت جسد را باز می‌کنند تا اطرافیان برای آخرین بار چهره‌ی متوفی را ببینند. آنها در مقابل جسد تعظیم می‌کنند. سپس جسد را در جای مخصوص قرار داده و لاشخورها به آن نزدیک می‌شوند. در طول خواندن دعا، سگی را سه یا چهار بار به جسد نزدیک می‌کنند. این عمل احتمالاً به این خاطر انجام می‌شود که سگ را حیوان مقدسی می‌دانند که روح را به بهشت هدایت کرده و از آن در مقابل ارواح خبیث حفاظت می‌نماید اما زرتشتیان تحصیلکرده این عمل را انجام نمی‌دهند. پس از بردن جسد به داخل دخمه، همراهان دست و صورت خود را شسته به خواندن دعا مشغول می‌شوند. در طول سه روز آینده، اطرافیان از خانواده‌ی متوفی دیدن می‌کنند.

مطابق نوشته‌های کتاب مقدس پارسیان، روح در سه روز اول پس از فوت، متعلق به این جهان می‌باشد. به این دلیل موبد در این سه روز در محلی که متوفی فوت کرده دعاهائی را در مقابل آتش خوانده و چوب صندل در آتش می‌ریزد. به اعتقاد پارسیان روز چهارم، روح به آن جهان می‌رود و به این خاطر در حضور موبد، فامیل و دوستان در خانه و یا آتشکده، مراسم مذهبی انجام می‌گیرد. این مراسم در عصر روز سوم آغاز شده و تا بالا آمدن آفتاب در صبح روز چهارم ادامه پیدا می‌کند. در این روز هدایائی به فقرا، افلیح‌ها و موبدان داده می‌شود.

دیوار دخمه‌های پارسیان هند از جنس سنگ و گچ بوده و ۲۰ تا ۳۰ فوت ارتفاع دارد. قطر بزرگترین دخمه‌ی بمبئی ۹۰ فوت است. زمین دخمه از اطراف به سمت مرکز شیب دارد و به سه حلقه‌ی مساوی به نام پاوویس<sup>۲</sup> تقسیم می‌شود. اجساد در این حلقه‌ها قرار داده می‌شوند. این حلقه‌ها کمی گودتر از سایر قسمت‌های دخمه می‌باشند. حلقه‌ی مرکزی که کوچک‌تر است مخصوص کودکان، حلقه‌ی خارجی محل قرار دادن اجساد مردان و حلقه‌ی میانی برای زنان اختصاص یافته است. پاوویس‌ها توسط بلندی‌های یک اینچی به قطعاتی به نام دانداس تقسیم شده‌اند که نقش قبر را بازی کرده و اجساد را در آنها قرار می‌دهند. در حاشیه‌ی هر یک از آنها جوی‌هائی برای حرکت آب باران و مایعاتی که از اجساد ترشح می‌شود کشیده شده که در نهایت به یک چاه عمیق در وسط دخمه به نام باندر منتهی

۱. Ahunavahiti Gatha گاتا یا گاهان به معنی سرود، قدیمی‌ترین بخش اوستا و پاره‌ای از یکی از

بخش‌های آن به نام پَسنه است. ۲. Pavis



می‌گردند. ته باندر که در مرکز دخمه قرار گرفته با سنگ پوشش یافته است. گوشت بدن مرده در یک ساعت توسط پرندگان خورده می‌شود. هنگامی که استخوان‌ها سفید و پوک شدند آنها را به این چاه می‌ریزند. از این چاه ۴ جوی تا خارج دخمه کشیده شده و هر یک از آنها به چاه کوچکی منتهی می‌گردد. در محل ریختن این جوی‌ها به چاه، یک صافی از زغال و ماسه ایجاد کرده‌اند تا از ورود مواد غیرروان به زمین جلوگیری کند زیرا مطابق آئین زرتشتیان زمین را نباید ناپاک کرد. در ته این چاه‌ها مجدداً لایه‌ای به قطر ۵ تا ۷ فوت ماسه ریخته‌اند تا مایعات را یک بار دیگر صاف کند.

هنگام پایه‌گذاری دخمه و پس از پایان کار ساختمان آن، مراسم خاصی انجام می‌شود. نام مراسم آغازین تانا به معنی الیاف می‌باشد. زمانی که محل دخمه انتخاب شد میله‌های فلزی را دایره‌وار در زمین قرار می‌دهند و آنها را با الیاف می‌پوشانند. وظیفه این الیاف پیشگیری از ارتباط بین آهن و خاک با جسد ناپاک می‌باشد به این طریق جسد هیچ‌گونه تماس مستقیم با خاک نداشته و روی سکوی کوتاهی قرار دارد.

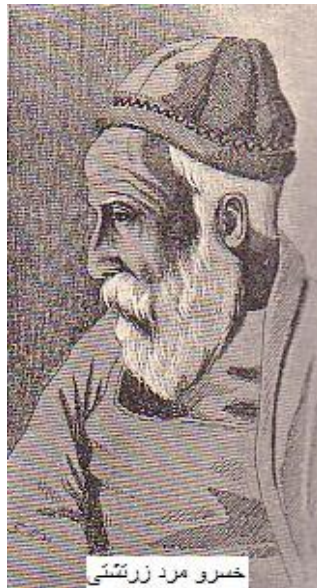
جشن افتتاح دخمه ۴ روز طول می‌کشد. دور تا دور آن شباری حفر می‌شود تا مرز آن مشخص گردد. موبد بخش‌هایی از یسنا<sup>۱</sup> و وندیداد را در کنار باندر می‌خواند. صبح روز چهارم، دعائی برای اهورامزدا خوانده می‌شود. آنگاه چند مراسم دیگر از جمله مراسم دعائی برای بانی دخمه برگزار شده و موبدان چندین بار نام او را با صدای بلند می‌خوانند. سپس همه به داخل دخمه رفته و با توجه به شرایط اقتصادی خود، سکه‌های مسی یا نقره‌ای به داخل باندر می‌اندازند. حتی حلقه‌های طلا و سنگ‌های قیمتی هم به داخل آن انداخته شده است. علت انجام این مراسم کمک مالی جهت ساخت و نگهداری این آرامگاه ابدی می‌باشد. گبرها هم مانند مسلمانان، قوانین مذهبی بسیاری در زندگی روزمره خود دارند. مثلاً موبدان به جز در منزل خود در مکان دیگری غذا نمی‌خورند و گوسفند یا حیوانی که غذا از آن طبخ می‌شود نباید در منزل وی ذبح گردد. این حیوان باید توسط خود موبد ذبح شده باشد. غذایی که مادران طبخ می‌کنند از نظر موبد ناپاک است. موبد لباس سفید یا زردی به تن و عمامه سفیدی بر سر دارد اما از آنجائی که روحانیون و ملاهای مسلمان هم عمامه سفید به سر دارند به موبدان ایران اجازه استفاده از عمامه سفید داده نمی‌شود زیرا در این صورت آنها را با روحانیون مسلمان به اشتباه می‌گیرند. به این دلیل موبدان ایرانی، عمامه زرد یا قهوه‌ای مایل به زرد بر سر دارند. گبرهای تحصیل کرده و آنهایی که توان مالی دارند از عمامه استفاده می‌کنند اما اغلب گبرهای فقیر فقط کلاه گرد زرد رنگی به سر دارند. به این ترتیب رنگ لباس آنها تماماً زرد است.

زرتشتیان هم مانند مسلمانان پنج نماز روزانه دارند. اولین آنها پیش از طلوع آفتاب، نماز دوم پس از گذشت نیم ساعت، نماز سوم هنگام ظهر، نماز چهارم عصرها هنگام غروب آفتاب و نماز پنجم پس از غروب و پیش از خواب انجام می‌گیرد. هنگام ادای

۱. یسنا یا یسن، در اوستا به معنی نیایش، نام مهم‌ترین نسک اوستای کنونی است که ۷۲ هات یا فصل دارد. گاهان پنجگانه زرتشت به‌نام گاتاها نیز جزو همین ۷۲ هات بشمار می‌آیند.

نمازهای روز، رو به آفتاب، این تصویر الهی و موقع برگزاری نماز شب و صبح رو به ماه می‌ایستند. اگر ماه دیده نشود شمع یا چراغ کوچکی روشن کرده و رو به آن فریضه دینی خود را انجام می‌دهند. از خسرو در مورد کسوفی که در مدت اقامت من در تهران رخ داد سؤال کرده و پرسیدم در این شرایط زرتشتی‌ها چگونه رفتار می‌کنند. او در پاسخ گفت تمامی پدیده‌های طبیعی، نشانی از قدرت خداست.

گبرهایی که قدرت مالی دارند همیشه یک چراغ روشن در منزل خود دارند. در محله‌های زرتشتیان فقیر یک آتشکده کوچک ساخته می‌شود و آتش یا چراغی همیشه در آن روشن می‌باشد. این محل مقدس بوده و زرتشتیان مؤمن، فرایض دینی خود را در این مکان انجام می‌دهند. هرگاه گبری در نظر داشته باشد غذا یا خیراتی تقسیم نماید همیشه آن را در محل آتشکده انجام می‌دهد. تعداد گبرهای با بضاعت در تهران اندک است و آنها قدرت مالی برای داشتن آتشکده‌ای در محله‌های خود ندارند اما در یزد از این آتشکده‌ها بسیار دیده می‌شود.



خسرو مزد زرتشتی

گبرها و پارسیان به هیچ‌وجه آتشپرست نیستند و فقط آتش را مهم و پاک می‌دانند. آنها توتون و تنباکو مصرف نکرده ولی از ناس<sup>۱</sup> به مقدار زیاد استفاده می‌کنند. در نزد آنها شمع، چراغ یا کبریت را نباید فوت کرد زیرا نفس آدم ناپاک است. شمع را با انگشتان و یا با تکان دادن شدید خاموش می‌کنند. حتی اگر لباس آنها یا پارچه‌ای آتش بگیرد آن را

۱. یا نسوار نام یک ماده گیاهی سبزرنگ است که از برگ تنباکو گرفته شده و اعتیادآور است. ناس را هنگام استفاده بین لب و آرواره قرار می‌دهند.

فوت نکرده و روی آن آب نمی‌ریزند. باید به روی آن خاک ریخت و یا آن را با دست خاموش کرد و اگر کارساز نشد باید منتظر شد تا کاملاً بسوزد. در اعتقاد آنها ریختن آب روی آتش بی‌احترامی شدید می‌باشد. هنگام عبادت در منزل تراشه‌های چوب یا عود در آتش‌دان می‌ریزند تا خوشبو شود.

یکی دیگر از خصوصیات زرتشتیان این است که از قابلمه یا کوزه‌ای که شکسته و یا ترمیم شده، غذا نخورده و آب نمی‌نوشند. اگر کوزه ولو به مقدار ناچیز بشکند آن را ناپاک دانسته و دور می‌اندازند. کوزه‌های آنها همیشه لعاب دارد تا با برخورد با لب ناپاک نگردد. از وسایل چوبی در آشپزخانه استفاده نمی‌کنند. اگر گبری به طریقی ناپاک شود برای پاک شدن خود طی مراسمی دعا می‌کند، گل آفتابگردان، شکر و شیر را مخلوط کرده، در آب جاری می‌ریزد و اعتقاد دارد به این طریق پاک می‌شود.

گبرها در دین خود مانند مسلمانان بنیادگرا، متعصب و واپسگرا نبوده و به خرافات اعتقاد ندارند. در مقابل سایر ادیان بسیار انعطاف‌پذیرند و تماس با مسیحیان آنها را ناپاک نمی‌کند. اما یهودیان را ناپاک می‌دانند و از آنها دوری می‌جویند، با آنان رفت و آمد نداشته و داد و ستد نمی‌کنند ولی این عمل به خاطر مسائل دینی نیست. به طریقی که در بالا اشاره شد خود گبرها توسط مسلمانان تحت تعقیب و بدرفتاری قرار دارند.

یک فرد بی‌طرف اگر بخواهد مسلمانان و گبرها را مقایسه کند گبرها را ساده‌تر، راستگوتر و کاری‌تر از مسلمانان خواهد یافت. زرتشتیان در صفات دیگر هم نسبت به مسلمانان برتری دارند. آنها در شعله آتش همیشه جاویدان خود انعکاس عظمت و قدرت پروردگار را دیده و به پاکی و روشنایی او سر تعظیم فرو می‌آورند.